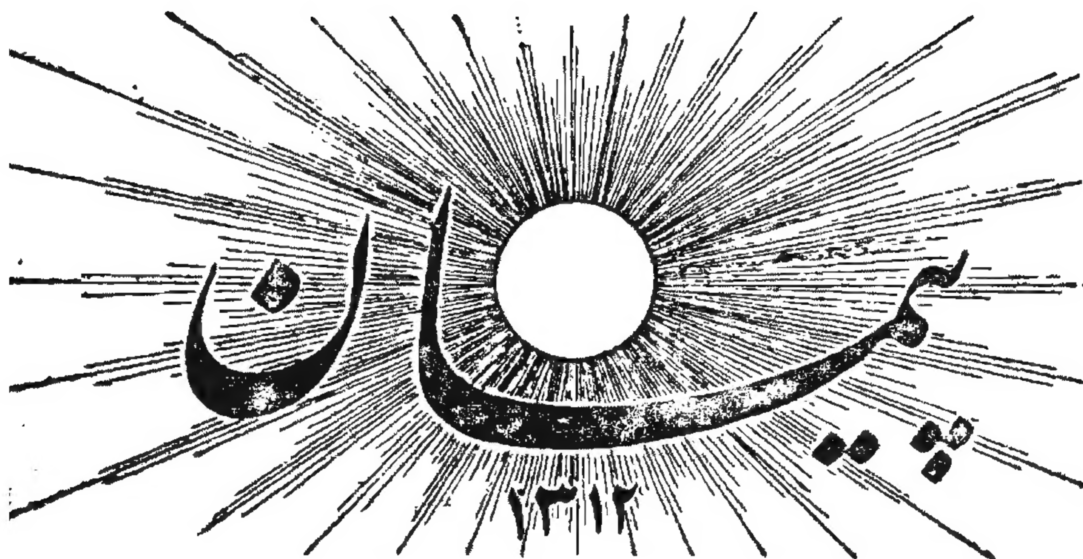

پیمان
پیمان سال سوم
شماره چهارم

خدا باماست



شماره چهارم   اردی بهشت ماه ۱۳۱۵   سال سوم

دارنده

کسروی تبریزی

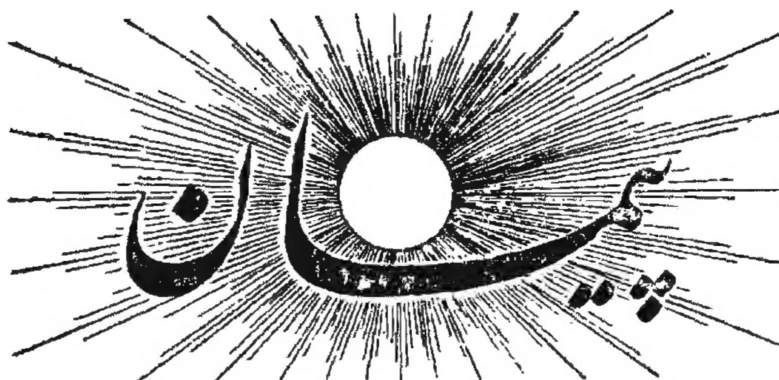
جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی

شرکت (مطبعهٔ طاوع) طهران

فهرست آنچه چاپ شده



خدا با ماست



سال سوم　　اردیبهشت ماه ۱۳۱۵　　شماره چهارم

گفتهای ارجدار

این پندهارا ازمن بپذیرید :

همیشه درازای راه را بپیمایید نه پهنای آن را .

در راه زندگانی همیشه چشمتان بجلو باشد و از پشت‌سر تنها بآزمایشها بسنده نمایید .

از کسانیکه پیاپی دستاویز پیدا کرده بکشاکش برمیخیزند دوری گزینید .

پراکندگی اندیشه هـا را از گرفتاریهای سخت جهان دانسته همواره بچاره آن بکوشید .

کسروی



به چه دانشی باید پرداخت ؟..

درشماره دوم پیمان گفتاری در پیرامون فلسفه یونان و بی ارجی آن نگاشتیم واینك باردیگر در آن زمینه‌ها بگفتگو می پردازیم :

چنانکه‌در گفتار پیشین گفته‌ایم بنیادسخن ما بر دوچیز است :یکی - جز بجستجو های سودمند نباید پرداخت . دوم جستجو را باید ازراهش کرد واز گمان‌و گزافه‌دوری گزید . درباره هر یك جمله سخنهایی می رانیم :

۱ - جزبجستجوهای سودمند نبایدپرداخت .

جستجویی که نتیجه‌ای ازآن دردست نخواهد بودچرابایدهوش رادرراه آن گداخت ؟! چرابایدزمینه کشاکش‌وپیکار پدیدآورد ؟! چرا باید بهنای راه را پیمود وخود را فرسوده گردانید ؟!

«وجوداصل‌است یاماهیت ؟..» آیاچه‌سودی‌ازاین‌جستاردردست تواندبود ؟! کی وجود ازماهیت یا ماهیت ازوجود جدابوده ؟! آیااز انگار (فرض) نتیجه‌ای پدید می آید ؟!

اینکه کسانی میگویند«بهرجستجویی بایدپرداخت» یامیگویند: « دانستن هرچیزی بهتر از ندانستن اوست » اینان بدانند که زمان گرانبهاتر و مجال زندگانی تنگتر ازآنست که ایشان می پندارند . وآنگاه اینگونه جستارها کج اندیشی بارمیدهد و ازجربزه خدادادی می کاهد .

کسیکه هر خوراک سنگین وهضم ناپذیری را می بلعد ومعده خودرا از کار می اندازد زیان کارتر از کسی نیست که بهرانگار و پنداری پرداخته مغز خودرا فرسوده می گرداند.

اینکه ما بهرجستجویی پردازیم بدان می ماند که کسیکه گذرش بباغی افتاده بخواهد از همه چیز آن بهره بر گیرد و پیش از همه دست بگیاههای تلخ وهرزه بیازد و بر و دوش خود را پرسازد وبدینسان از گلها ومیوه ها بی بهره بماند.

آدمی را بیش ازهر چیز فهم درست میباید.

۲ - جستجو را باید از راهش کرد وازگمان وازگزافه دوری گزید

این را باید پذیرفت که آدمی جز بیکی از پنج راه دریافت نمیتواند کرد. ۱ - دیدن با چشم ۲ - شنیدن با گوش ۳ - سودن با دست و اندام دیگری ۴ - بوییدن بادماغ ۵ - چشیدن با کام و این همانست که «حواس پنجگانه» نامیده می شود.

جز گرسنگی وتشنگی ودرد وفرسودگی و اینگونه چیزها که آدمی از تن خود درمی یابد دیگر دانستنی ها را جز بیکی از آن پنج راه بدست نمی توان آورد.

آری چیز هایی را با اندیشه توان دانست. لیکن در اندیشه هم باید بنیاد آن از این دریافت ها باشد. ما از جای پایی در یك بیابان پی می بریم کسی از انجا گذشته ولی این پس از آنست که آن جای پای را باچشم بینیم ویا اگر کس دیگری دیده با گوش ازو بشنویم.

میدانم همین گفته را کسانی باسانی نخواهند پذیرفت وبسخنانی خواهند پرداخت. لیکن این هم میدانم که راه بجایی نبرده سر انجام

ناگزیر خواهند بود آن را بپذیرند و یا بخاموشی گرایند.

مامی گوییم: کسانیکه راز جهان را می جویند و گفتگو از آفرینش و آفریدگان می نمایند باید جستجورا از راهش کنند تا خودشان و دیگران را گمراه نسازند.

می گوییم: علم فلسفه کهازیونان برخاسته ودرشرق پروبال پیدا کرده وامروزصدها کتاب از آن علم دردستهاست بنیاد آن گزافه و گمان می باشد و اینست ارجی بآن نمیتوان گزاشت.

از انسوی همین فلسفه مایه گرفتاریست که در هرزمان هزاران کسان نا دانسته بسوی آن می گرایند و سالها عمر خودرا در راه آن هدر میسازند. نیز از همین فلسفه است که چندین کیش ناروا برخاسته و مایه گمراهی مردم گردیده.

نتیجه دیگر آن که زیانش بیشتر می باشد اینکه چون همیشه از چیزهای دور ازفهم گفتگو میدارد و بعبارت دیگر مورا شکافته میان آن میدان برای سخن رانی پدید می آورد از اینجا باعث کجی فهـم هاست. کسانی « موشکافی » را هنرمی پندارند ولی جز عیب نمی تواند بود.خرد از چنین کارها بیزار است.

کسانی بگذشته با دیده نیك بینی می نگرند واین بر ایشان نا گواراست که بر فلسفه و دیگر فنها که یادکار گذشته می باشد نکوهش کرده شود و بآسانی نمیخواهند دست ازآن بیهوده کاریها بردارند. اینست ما در این گفتار بیش از همه می خواهیم حال قرنهای گذشته را باز نماییم.

بارها گفته ایم ده قرن گذشته ازبد ترین دوره هـای شرق

بوده . دراین دوره پستی خردها بازبونی توام گردیده شرقیان را بس بی ارج گردانیده . یکی از نشانه های این دوره رواج گزافه بافیست که چون نیك می نگریم علم را جز از گزافه بافی نشناخته در هر رشته گستاخانه با فندگی می کرده اند .

گروهی فلسفه را عنوان نموده دسته ای دین را دست آویز ساخته کسانی ستاره شماری یا دیگر زمینه هارا پیش گرفته وهمگی پندار بافی می کرده اند . من اینك نمونه هایی را در اینجا می آورم تا بدانید اندازه گزافگویی چه و درجه کندی خردها کدام بوده :

قاضی صاعد اندلسی که اورا یکی از دانشمندان بزرك میشمارند در کتاب خود در بارهٔ مردم هند چنین می نگارد : پاره دانشمندان ستاره شماری (نجوم) چنین گفته اند که دو ستاره کیوان و تیر (زحل و عطارد) پرورش هندوان را در عهده دارند و از اینکه کیوان پرورش ایشان می کند رنگها سیاه گردیده و از اینکه تیر بکار آنان برمیخیزد خرد هاشان درست و دلهاشان پاکیزه شده . نیز کیوان در دور اندیشی و درست فهمی آنان شرکت دارد .

ببینید در این یکسخن چندین گزافه بکار رفته :

ستاره های آسمان پرورش مردمان را بر روی زمین در عهده دارند ـ آیا بچه دلیل ؟!.

پرورش مردم هندرا کیوان وتیر بعهده گرفته اند ـ آیا بچه دلیل ؟!.

پرستاری کیوان رنگهارا سیاه میسازد ـ آیا بچه دلیل ؟!.

پرستاری تیرخرد هارا درست و دلها را پاکیزه می گرداند ـ آیا بچه دلیل ؟!.

سخنی که سراپایش بافند گیست یکی آنرا نوشته ودیگری از زبان او باز می گوید . اینست اندازه کندی خردها درآن زمان !

ستاره شماری (علم نجوم) که درآن قرنها رواج بسیار داشت سراپای آن پندار بافیست . آیا چه دلیل هست که ستاره هـای آسمان دخالت درکارزمین دارند ؟! یاچه دلیل‌هست اگرچهار ستاره در فلان برج گرد آمدند وبا یا خشکسالی در زمین پدید آید ؟!.. یا چه جهت دارد که فلان ستاره سعد وبهمان ستاره نحس باشد ؟! این از کجاست که کیوان سرد وخشك بشمار رود وماه سرد وتر ؟!.

بدانسان که جولاهی پشت کارگاه نشسته می بافد و جلو میرود اینان نیز پیاپی بافته جلو رفته اند . این‌بدتر که درهمه‌جا دعوی آزمایش (تجربه) دارند وما نمیدانیم سردی وخشکی کیوان‌را چگونه‌آزموده اند ! از آنسوی میدانیم که همیشه گفتهای اینان دروغ درآمده وخود آزمایش‌نادرستی آن گزافه‌هارا نشانداده(١) بااینهمه شمابستی خردهارا تماشا کنید که‌این یاوه‌بافیهارا «دانش» شمارده ودر کتابهامینگاشته‌اند

---

(١) بارها رویداده که ستاره شماران خبر سیل یازمین لرزه یاتنگسالی داده وهیاهو بمیان مردم انداخته اند وقضارا عکس گفته های ایشان پدید آمده ازجمله ابن عبری که خود او از هواداران این گونه علمهاست در تاریخ خود می‌نگارد : « دراین سال که سال دویست و هشتاد و چهار باشد ستاره شماران مردم را بترس انداختند که بارانهای انبوه فرود آمده رودها وچشمه‌ها سرشار گردیده بیشتر اقلیمها زیر آب خواهد رفت مگر اقلیم بابل (عراق) که اندکی از آن بی آسیب خواهدماند قضارا همانسال باران نیامده خشکسالی و نایابی سختی رویداد وآبهای چاهها نیز فرورفت وکار بانجا انجامید که‌مردم بغداد چندین بار برای خواستن باران به بیابان ها رفتند » .

شاید بگویید ستاره‌شماران کسانی بی ارج بودند . ولی آنچه‌ما میدانیم بیشتر ایشان درفلسفه ودیگر دانشهانیزدست‌داشته واز فیلسوفان بشمار می‌رفته اند .

یکی از ایشان که از حکمای بزرك بشمار می‌رود شعر هایی نیز در ستاره شماری نگاشته که من این یك شعر را از ان یاد دارم :

ور کنی رأی رفتن حمام   ما باید بخانه بهرام

بدستور آقای حکیم کسی که میخواهد بگرمابه رفته تن بشوید نخست باید بتقویم نگاه کند وتاماه در برج حمل ویا در برج عقرب نباشد نرود . ببینید اندازهٔ زورگویی وپندار بافی آقای حکیم را ؟!

خدا میداند که با همین گزافبافیها چه آسیب هایی را بمردم می‌رسانیدند وچه‌بسا که همین پندار ها مایه ویرانی صد ها و هزار ها خاندان می گردید (۱) .

---

(۱) در تاریخهای روم داستانی‌را می‌نگارند که بهتراست دراینجا آورده شود : درجنك سورنا و کراسوس که یکی از جنگهای بزرك زمان اشکانیانست و رومیان در آن کارزار دربرابر تیراندازان سخت‌کمان اشکانی تاب نیاورده شکست بس سختی خوردند و انبوهی ازایشان ازپا افتاده دربیابان پهلوی هم ریختند دسته‌هایی خودرا بیکی از آبادیهای نزدیك رسانیدند وچون سواران اشکانی دنبالشان میکردند درانجاهم نمانده شبانه بکوچ پرداختند. یکی‌ازسرکردگان عربی‌را برهنمایی برگزیده بود واو میگفت : « امشب ماه دربرج کژدم » (قمر درعقرب) است نباید کوچ کرد. وبایدپایید تاماه به‌برج کمان (قوس) درآید » سرکرده رومی پاسخ داده گفته : « من‌از کمان بیشتر ترس دارم تااز کژدم » این گفته راهنمارا رهانمود وخویشتن با پیروان بیرون رفت و جان بدربرد .

« ستاره شماری » که مرده واز میان رفته مقصودما گفتگو از آن نمی باشد . میخواهیم نشان بدهیم که اندازه گزافگویی درقرنهای گذشته چه بوده . یکی از شگفتی هاست که چون یکی پنداری می بافت دیگران آن را بآسانی پذیرفته پروبالش میدادند و صد پندار دیگر بروی آن می افزودند .

مثلا یکی دروغی می بافت : « درزمان حکمران بیدادگر گردش آسمانها تندتر می گردد » این سخن را هر کسی می شنید بایستی دروغش دانسته و دور بیاندازد . آیا چه جهت دارد که از بهر یك حکمران بیدادگر سامان آسمانها بهم بخورد ؟! اگر خدا میخواهد عمر او را کوتاه سازد چرا زودش نمیکشد ومردم را ازدستش آسوده نمیگرداند ؟! مگر رشته عمرها در دست خدا نیست ؟! وانگاه همیشه در یکزمان حکمران پسندیده دادگر با حکمرانان بیدادگر با هم بوده اند . اگر آسمانها تندتر بگردند عمر های همگی کوتاه می گردد .

سخنی باین بی ارجی و پستی که بیگمان از دهان یك مرد سبکمغزی در آمده دیگران آن را راست پنداشته و در باره این که اگر یك بیدادگر بایك دادگر در یکزمان بودن بگزارشهای دور و درازی پرداخته و فلسفه بافی ها کرده اند .

از اینگونه مثالها بسیار فراوانست که یکی دروغی پرداخته و دیگران کوشیده آن دروغ را بکرسی نشانیده اند .

مردیکه از پیشوایان عرفایش می شمارند وکتابش بتازگی چاپ افته‌دران کتاب می نگارد : « شیخ محمد کوفی رحمه‌الله درنیشابور حکایت کردی که شیخ علی موذن را دریافته بود که او فرمود که مرا یاد است که از عالم قرب حق بدین عالم می آمدم و روح مرا بر آسمانها

میگذرانیدند بهر آسمان که رسیدم اهل آن آسمان بر من بگریستند گفتند بیچاره‌را ازمقام‌قرب بعالم بعدمیفرستند وازاعلی باسفل می آورند و از فراختای حظایر قدس بتنگنای سرای دنیا می رسانند بر آن تاسفها میخوردند و بر من میبخشودند خطاب عزت بدیشان رسید که مپندارید که فرستادن بدانعالم ازبرای خواری‌اوست بعزت‌خداوندی ما که اگر درمدت عمر او در آن جهان اگر یکبار برسر چاهی داوی آب درسبوی پیرزنی کند او را بهتر از اینکه صد هزار سال شما در حظایر قدس بسبوحی و قدوسی مشغول باشید شما سر درزیر گلیم کل‌حزب بمالدیهم‌فرحون کشید وکار خداوندی بما باز گذارید که انی اعلم مالا تعلمون »

گستاخی را ببینید ! مردی که بگمان یکی از ولگردان بوده مدعی‌است که اورا از پیشگاه خدا پایین آورده اند و درسر راه‌خود بریکایك‌آسمانها گذر داده‌اند و فرشتگان که اورا میدیده اند دل بحالش می سوزانیده اند و بران کار خدا خرده می گرفته اند .

چنین سخنی که بایستی دهان گوینده اش را خرد کنند یکی آن را بافته و دیگری باز گفته و سومی آن را در کتابش آورده ! اینست اندازه پستی خردها ! اینکسانند که همیشه آنان را بروی ما می کشند !

مردی که کتابهای بسیاری نوشته و یکی از دانشمندان بشمار می رود در جایی چنین می نگارد : یکی از حاجیان میگفت از منی که بازگشتیم همیان من در انجا ماند و چون برای جستجو رفتم منی را پراز خوك و خرس و بوزینه یافتم . ترسیده و خواستم برگردم

ناگهان آوازم دادند : نترس ما گناهان شما حاجیان هستیم که اینجا ریخته و رفته اید . سپس آقای دانشمند می نویسد : « پس دانسته شد ثواب و گناه درا ن جهان نیز بکالبد در می آید (تجسم پیدا می کند) »

آن دروغگویی مرد حاجی و این زود باوری آقای مؤلف یکی از دیگری شگفت تر ! دروغ شاخداری که بایستی بروی گوینده اش بزنند و زبان بنکوهش باز نمایند آن را باور کرده در کتاب خود می نویسد و نتیجه از آن می گیرد !

همین رفتار را در زمینه فلسفه نیز داشته اند که هر سخن گزافه آمیزی که کسی می سروده آن را باور کرده و صد آرایش بر آن می افزوده اند . من اینك مثالی را یاد می کنم .

پلوتینوس نامی از فیلسوفان روم چون گفته های افلاطون و ارسطو را درباره آفرینش و آفریدگار نااستوار می‌شمرد خود او چنین می گفت : « ماهمه از خداییم وازو جدا گشته ایم سپس‌هم‌سوی او باز خواهیم گشت و بدو باز خواهیم پیوست » . همو می گفت : « روان آدمی از آن جهان آزادی و بی آلایش فرود آمده ودراینجهان گرفتار ماده گردیده و آلودگیها پیدا کرده . لیکن هر کس که بخواهشهای تنی نپردازد و بپرورش روان برخیزد آلایش او کمتر خواهد بود و کسانیکه بخواهند ازاین‌دامگاه بازرهند وبجایگاه‌پیشین باز گردند بایدازخوشیهای اینجهان روگردان‌باشند وپارسایی نمایند . »

خود پلوتینوس مرد پاکدل و نیکوکاری بوده و گفته های‌او درباره پاکی و بی آلایشی چندان بیجا نیست . ولی آن دیباچه‌ای که برای سخنان خود پرداخته و آدمیان را باخدا یکی پنداشته جز گزافه

نمی‌باشد زیرا دلیلی برای آن دردست نیست . موضوعی باین بزرگی آیا نباید دلیلی برای آن یاد کرد ؟!...

اگر مقصود اینست ما درهستی باخدا انباز می‌باشیم ـ او هست ما نیز هستیم ـ بر این معنی ایرادی نتوان گرفت ولی با آن منظور پلوتینوس سازش ندارد وهرگاه مقصود آنست که ما وخدا همگی یك چیز می‌باشیم یا بعبارت دیگر همان خداست که رما بخش یافته چنین سخنی‌را جز بادلیلهای روشن نتوان پذیرفت وفیلسوف رومی هرگز دلیل برایش ندارد .

ازاینسوی ماچون درست می‌اندیشیم نادرستی آن پندار پیداست زیرا اگر آدمیان همه ازیك چیزند اینهمه نیکی وبدی از کجاست ؟! وانگاه اگر همه از خدایند و این پایند ماده است که از خدا جداشان گردانیده پس چون بمیرند وازبند ماده رها گردند خواه ناخواه بخدا خواهند پیوست . دراینحال چه نیازی بپارسایی و روگردانی ازخوشی های اینجهان می‌باشد وازاین کوششها چه سودی بدست می‌آید ؟!..

اگر کسانی باخود پلوتینوس بچون و چرا برمیخاستند از پاسخ فرومی‌ماند و چه بسا کاز آن سخن برمیگشت ولی‌چون کسی بپازپرس برنخاسته چنان پندار بی‌بنیادی شهرت یافته وچنانکه می‌نویسند درروم آنرا پیروانی بوده .

سپس چون پای آن بشرق افتاده درانجاست صدبال وپر برو افزوده شده . سخنی که پندار شاعرانه اش ایستی بخوانند همینکه پراکنده شد توگویی کسی از جهان ناپیدا رسیده وازپس پرده‌خبر آورده بی‌انکه‌دلیلی بخواهند صدها کسانش پذیرفتند شور برسرها

افتاد مغزها پرباد گردید خردفرسنگها بدورماند . مردان بزرگ دست از کار و زندگی بر داشته دنبال این پندار را گرفتند. کار بدیوانگی کشید . مالیخولیا در سرها پدید آمد : « پس ما خدا بوده ایم و ندانسته ام ؟! ... » سر کلافه گم گردید . بهانه بدست بلهوسان افتاد . سبکمغزانی بدعوی خدایی بر خاستند و بخود بالیدند . ولگردان بازار بغداد دم از « سبحانی ما اعظم شانی » زدند . کسی نگفت اگر ماهمه خداییم دیگر چه جای دعوی خداییست وچه جای بخود بالیدنست ؟!.

زاده منصور که هزار تازیانه اش زدند ودست وپایش را بریدند و گردنش را زدند وتنش را سوختند یکی از قربانیهای این نادانی بود. بیچاره را از شنیدن پنداری هو برداشت و بدعویهای بسیار مفتی برخاست وبرسر آن شکنجه ها دید وجان خود را باخت .

آن نیکوکاری و پارسایی که پلوتینوس می گفت اینان آن را بیکاری و گوشه گیری شناختند . دراندك زمانی خانقاهها بر پا گردید و مردان دسته دسته درآن گرد آمدند . خواستند از خودی در آیند و بخدا پیوندند . ازچه راه ؟ ... از راه بیکاری بیزنی و پشمینه پوشی . باز اینها چندان عیب نداشت . کسانی نادانی را ازحد گذرانیده گدایی و دریوزه گردی را نیز برآن افزودند . دسته‌ای مالیخولیا را بالا برده با خدا بعشق ورزی پرداختند ورقص وآواز را یکی ازکار هـای خود ساختند . هر روز بدعت نوینی پدید آوردند .

پلوتینوس تنها روان را از خدا می شمرد . اینان ماده را نیزاز آن شمار گرفتند وهر آنچه درجهانست باخدا یکی پنداشتند . بااینهمه خدارا در روی ساده رویان تماشا کردند .

چگویم که ناگفتن بهتر است . خدا میداند این گمراهی چه آتشی برشرق زده وچه آسیبی بر شرقیان رسانید ! می‌توان گفت شرق را از پیشرفت همین بازداشت . می‌توان گفت پتیاره جانگداز مغول را همین بر انگیخت .

مرا شکایت از اینست چرا یك پنداز آنهمه رواج گرفته ؟! چرا آنهمه شاخه ها دوانیده ؟! چرا شرقیان با یك‌سخنی ازجا در رفته اند ؟! چرا رشته زندگی را ازدست هشته اند ؟! چرا مایونها کسان - روپش یك پندار فرود آورده اند ؟! چرا هزاران کتاب درباره آن پرداخته اند ؟! دریغا ازسستی خردها !

ببینید کسانیکه مومی شکافند و وجود از ماهیت جدا می سازند این در نیافته اند که بهر دعوایی دلیل می باید ! این ندانسته اند که سخنی که کسی ازپیش خود گوید جز گزافه نمی تواند بود !

کسانیکه از شرق از این سرزمین خرد برخاسته اند این نفهمیده اند که بیکاری و گوشه گیری سامان زندگی را بهم مـی زند و روگردانی ازجهان جر بدبختی و تیره روزی بر نمیدهد .

مرا با پارسایی واز خودگذشتگی بیکاری نیست وبرپلوتینوس نیز که‌شاید‌جز نیکی بر مردم نمیخواست نکوهش ندارم . ولی دوباره می گوم یکی بودن آدمیان با خدا جز گزافه نمی تواند بود . فسوساً که ان گزافه مایه آشفتگی شرق گردیده .

***

بسخن خود باز گردم : جستجو از راز آفرینش‌را از راهش باید کرد . آن جستجوهایی که یونانیان و رومیان داشته اند وبنام فلسفه شهرت یافته و آن پروبالهایی که در شرق بر آنها افزوده شده بنیاد

همگی بر گزافه و گمان می باشد وازانجاست که ارجی برانها نتوان نهاد . انها راههای پیچاپیچی پیدا کرده و مایه گمراهی و گرفتاری شرقیان گردیده که باید همه را رها کرد .

امروز علمهایی در اروپا پیشرفت نموده : هیئت شیمی فیزیك زمین شناسی و مانند اینها . این علمها بکرشته از جستجوهایی را که بایستی کرد از راه پیش برده و کار را بسیار آسان نموده . باید هر کسی ازاین علمها بهره برگیرد و برشناسایی جهان بینا گردد . جستجوهایی که بنیاد آن آزمایش و سنجش باشد بهر نامی که هست باید پذیرفت .

سخن کوتاه می کنیم : راز اینجهان پدیدار را ازآسمان وزمین جز ازراه علوم طبیعی نباید جست و هرچه سخن دراین باره ها تاکنون گفته شده چه بعنوان فلسفه و چه بدستاویز دین همه را باید دور انداخت . کسانی دریغ میدارند که یاوه بافیهایی راکه فراگرفته اند دور اندازند . ولی آیا جز رسوایی چه سودی ازانها خواهد بود ؟!

اما درباره خدا و آغاز آفرینش در این باره راه رستگاری را دین می نماید : «انچه‌را که بدستیاری خرد درمی یابی باور کن وبدو بگرو وانچه را در نمی یابی رها کن و بخاموشی بگرای» اینست دستور آسمانی اینست راه رستگاری . کسانیکه خدا و آفرینش را دستاویز ساخته گزافه ها ازخود می بافند جز یکدسته نادانان نمی باشند . باید از آنان دوری گزید . باید از سخنانشان بیزاری جست . مارا امروز نیازی بفلسفه و عرفان و یا بگزافه بافیهایی که باین نامها شده بازنمانده و باید همه را دور انداخت .

اگر حکمت « جهـان را بادیده بیناتری دیدن » است از این رشته ها چنان نتیجه ای دردست نمی تواند بود. اینها مغزرا می فرساید و دیده بینایی را کور می سازد.

ببینید کسانیکه دراین راهها از پیشروان بوده اند آیا در زمان خود چه گرهی از کار زنده گانی باز کرده اند؟! قرنهای گذشتـه دوره گرفتاری شرقیان بوده و آسیب هـا بپایی می رسیده آیا کسیرا از ایشان سراغ دارید که دامنی بکمر زده آسیبی را ازمردم برگردانده؟! یا یکی را می شناسید که راه روشنی زیر پای توده ای نهاده آنان را از پراکنده اندیشی باز رهانده؟!

بلکه اگر راستی را بخواهیم مایه پراکندگی اندیشه هـا خود ایشان بوده اند و بدینسان شرق را از پای انداخته اند! هر کسی قماش دیگری بافته و بدست مردم داده.

پس از همه اینها ـ آیا امروز چه سودی از این رشته هـا می توان برداشت؟! آیا جز فرسودگی و درماندگی و سنگـین باری نتیجه دیگری در دست تواند بود؟!

اگر میخواهیم در این دوره سرگردانی جهان کاری انجـام دهیم و شاهراه رستگاری بروی جهانیان باز نماییم و نام شرق را در تاریخ جاویدان گردانیم باید در گام نخست بچاره این بیراهیهای خود بکوشیم کار جهان جز بدستیاری خرد درست نمی تواند بود. باید بیش از همه خردرا توانا گردانیم و هرانچه با خرد سازش ندارد بیباکانه دور بیاندازیم.

کسروی

چامه بهاری

همی بیك بهار آمد دگر بار   بکوه و دشت شد گلها پدیدار
بهرشاخی چو رامشگر هزاری   بباغ اندر ز هرسو لاله زاری
رده شده دانه باران بهر شاخ   چو اندر سینه دوشیزه شاماخ
بدشتا کنون تو گوئی چشم بد دور   همی گسترده هرسو سفرهٔ سور
که رابینی برامش بیخود از خویش   جدانتوان توانگر را ز درویش
زدوده باد خاك از روی سنبل   برخسار آب آورد آتشین گل
بهرجا بنگری جنبان گیاهی   درآب اندر برامش ماغ وماهی
جهان پرمشك شد از فر دادار   شگفتیها ز هرسو شد پدیدار
بدا بر روزگار آن تهی مغز   که از این کارگاه دلکش نغز
پدید آرنده آنرا نجوید   باندیشه سوی او ره نپوید
به نشناسد خدای کار دانرا   پدید آر زمین و آسمان را
بران گولان زیزدان باد نفرین   که سنك، راه خود دانند آیین
بد آئین را روان مردمی نیست   که گمشان بادنام و کم همی زیست
بدآیین خار راه ره سپار است   سخن شان تندتر اززهر مار است
خداوندا بوخشوران دلپاك   هدائی را تهی فرمای از آك
روانش بادلیری سخت کن جفت   که نگزیند ابر فرمان تو گفت
خداوندا روان روشنش ده   زنیروی و توانت جوشنش ده
که نهراسد ز مرك این تن پست   نیارد نزد کس از بیم جان دست
نگیرد هردمی برخویش رنگی   نیابد ره دراو خوی تلنگی
نگردد تیره از افسون روانش   بود آئین گرامی تر ز جانش
بخود مگذار تا گمراه گردد   بنام راه پا در چاه گردد

ملایر هدایی

چامه بخردانه

این بیت‌ها از ترکیب بندیست که آقای پیله‌ور فرستاده و بندیکم چون دربارهٔ پیمانست ما آن‌را نیاوردیم واین یك‌بند نیز گزین شده ویك بیت آن بهنگام چاپ ازمیان رفته .

وقت آنست که پیمان خوانیم — گاه آنست که پیمان بندیم

باهم از پیر وجوان وزن ومرد — همه پیمان زدل و جان بندیم

که دگر ره بره حب وطن — کمر از حلقهٔ ایمان بندیم

تا مگر بار دگر از ره علم — راه بر مردم نادان بندیم

لافبا فان ملقلق گو را — دهن از گفتن هذیان بندیم

دگر امروز روا نیست که‌ما — قافیت ها چو نیاکان بندیم

روز را خیمهٔ حکمت دوزیم — شب همه پردهٔ عرفان بندیم

اجنبی زادهٔ بد طینت را — آشنا خوانده بایران بندیم

چاپلوسی را برناف کنان — گاه میرزا و گهی خان بندیم

بی سبب سلسله بر گردن جان — روز وشب ازغم جانان بندیم

باید امروز از این ننگ عظیم — سر زخجلت بگریبان بندیم

سلسله گردن ما را نه سزاست — به که بر گردن دزدان بندیم

نه که خود دربی آن بیخردان — چامه ها بیسرو سامان بندیم

باهمه در پی پرخاش شویم

کاسهٔ گرمتر از آش شویم

رشت علی اکبر پیله‌ور

خواستن

خواستن باشد ز عزت کاستن — وز سریر سروری بر خاستن

میوهٔ عزت دهد شاخ دهش — بر کند بیخ شرف را خواستن.

تبریز صدیقی

نکوخویی و بدخویی

گفتیم امسال را در پیمان گفتگو از نکو خویی وبدخویی بدادیم و اینك بانکار می پردازیم:

***

بدا حال مردمی‌که پند سرایان فراوان دارند .

اگر دیگران از کم داشتن پندسرایان می نالند باید شرقیان از فراوان داشتن آنان بنالند .

در سرزمینی که گوینده‌گی پیشه‌ای بوده وهر نادان و درمانده‌ای زبان بگفتار باز داشته هر کسی آن خیم یا کردار را که بانهاد سست خود سازگار می یافته بستایش آن برخاسته است وهرچه را که ستوده یانکوهیده اند گزافه را از اندازه بیرون ساخته اند . چه‌بسا که خیمی‌را امروز ستوده وفردا آن‌را نکوهیده اند . اینانند که مردم‌را ازخویهای ستوده بی بهره گردانیده اند .

گفتگو از خویها باید از روی بنیادی باشد واین کار هر کس نیست در این باره سخن براند و با گفتهای پریشان و نارسای خود مردم را بیراه گرداند . دوباره یادآوری می کنم سخنان پر گزافه و پراکنده که دراین زمینه در کتابهاست باید ازآنها چشم بوشید (۱)

***

پاینده‌گی یك توده بیش از همه در سایه نکوخوییست

در جهان که بنیاد زنده‌گی بر کشاکش نهاده شده پاینده‌گی یك

---

(۱) در این باره گفتاری در شمارهٔ یکم همین سال ازپیمان آورده شده خوانندگان دوباره آن را بخوانند .

توده بیش از همه در سایه خوبیهاییست که مایه استواری ایشان گردد .
بدانسان که درختی تاسخت واستوار نباشد دربرابر تندبادها ایستادگی
نتواند یك مردم نیز تا استوار نباشند پایدار نخواهند ماند .

کسانی خوشخویی را خنده‌رویی وچرب‌زبانی وچاپلوسی
واینگونه سست نهادیها می‌پندارند و باساختن باهر نیك وبد را هنری
می انگارند . انان سخت نادانند وخوشخویی جز از اینهاست .

برای یك توده بیش از همه خوییهایی می باید که استوار و
پایدارشان گرداند .

انچه یك توده را استوار و پایدار می گرداند چیست ؟ . . .
آزادگی غیرت دلیری از خودگذشتگی پافشاری .

سخندانی و دانشمندی وهنروری و اینگونه عنوانهارا دراین
زمینه ارجی نیست .

تاریخ بهترین گواه است که هر مردمی که‌دارای این‌خوبهای
ستوده بودند در جهان گرامی زیسته بر دیگران برتری یافتند و
آنانکه سست نهاد وفرومایه بودند زیرپا مالیده شدند .

بر مردمان باستان نگاهی بیاندازید تاریخ ایران و یونان و
روم را بخوانید .

ایرانیان که آنهمه کشورها کشادند وقرنها خداوند آسیا بودند
این برتری را جز درسایه غیرت و مردانگی نیافتند .

یونانیان که باهمه اندگی دربرابر سپاه انبوه هخامنشی‌پافشاردند
جز میوهٔ غیرت و دلیری نچیدند . لئونیداس و ملتیادس و آرستدس
و تمستوکلس میانه ایشان فراوان بودند .

پس از چیرگی اسکندر که کشور پهناور ایران آزادی خودرا

باخت تنها غیرت و دلیری یکمشت اشکانی بود که کشور را از دست بیگانگان برهانید وسپس هم مشت آهنین رومیان را ازآسیا برگردانید

در پتیاره دلگداز مغول که ایران سیلی سستخوییهای دویست ساله خودرا میخورد و آنهمه گزندها بمردم رسید وآنهمه رسواییها بارآمد این تنها تیمور ملك وشمس الدین خطیب وجلال الدین خوارزمشاه و چند تن دیگر بود که آلوده آن سستی ها نبودند و این هنگام مردانگیها نمودند و از آن طوفان رسوایی روسفید بیرون جستند ! این داستان بهترین راهنماست که آدمیان دارای کدام خویها باشند تا در روز سختی در نمانند !

درحادثه تیمور اگر ده تن غیرتمندی همچون شاه منصور پیدا می شدنددست آن خونخوار را ازایران برمی تافتند و آنهمه گزندها وکشتار ها روی نمیداد !

این ها دوره سر افکندگی ایرانست . ولی شاه منصور و شمس الدین و تیمور ملك و جلال الدین همواره نامهای ایشان مایه سرفرازی ایرانیان خواهد بود .

درقرنهای دیرتر آیاجز غیرت شاهان صفوی ودلیری وجانفشانی ایلهای بیابان نشین بود که ایران را پس از قرنها آشفتگی بسامان آورد ؟! از اینگونه گواهی ها در تاریخ فراوانست .

در جهان آسیبی بدتر ازآن نیست که توده‌ای خونشان ازجوش افتاده از سست نهادی بانیك و بد سر کنند و از کج اندیشی فروغ و تاریکی را یکی بشمارند و بیخردانه همواره ناله از چرخ و روزگار نمایند .

میانه پیمان و هوادارانش

بارها رخ میدهد کسانی شعر یانوشته برای پیمان میفرستند وما چون آنرا چاپ نمیکنیم ازاینجا مایه آزردگی پدید می آید . اینست باین یادآوریها می پردازیم .

۱ ـ در باره شعر ـ نخست باید دانست ما آنچه را یکبار گفتیم هیچگاه آنرا فراموش نمیسازیم و هیچگاه ازآن برنمیگردیم . در باره شعر بارها گفتیم ما آنرا بخشی‌ازسخن می شناسیم وسخن راجز بهنگام نیاز بیهوده میشماریم . چه نیکو سروده آقای انصاری :

سخن از بهرمعنی گوچو گویی   بنـزد بخردان اینست معیـار
نخستین بایـد اندیشه بسر داشت   سپس فرسودتن ازبهر اشعار .

این گفته خرد است که جز بهنکام نیاز نباید لب بسخن‌باز کرد . کسانیکه با این گفته نبرد مینمایند و سخن یاشعر را چیز جداگانه میشمارند داستان ایشان‌داستان کسیست که سربکوه کوبد وچنین پندارد کوه راخواهد شکست .

خـدا خرد بآدمیان بخشیده که آنرا راهنمای زندگی گیرند .

بدبخت ترین مردمان کسانی هستند که باخرد پیکار نمایند .

کسانیکه شعربرای پیمان میسرایند این‌نکته رافراموش ننمایند وتا معنایی پدید نیاید بشعر سرایی نپردازند .

دوم بارها گفته‌ایم پیمان راهی رابرای خود برگزیده که بیرون ازآن گامی برنمیدارد . شعرها نیز که چاپ میکنیم باید درهمین زمینه‌ها باشد . ما ازدوستان خویش چشم داریم باجربزه خود بما یاری دهند و

سخنانی راکه بنام خرسندی خدا و بآرزوی رستگاری شرقیان مینگاریم آنان بازبان شیرین شعر تکرارش کنند واین کاریست که مزدش رااز خدا خواهند دریافت. دراین‌باره سروده های آقایان صدیقی و گوهری وهدایی وانصاری بهترین نمونه میباشد.

چه بسا شعرهایی که بخودی خود نیکوست ولی چون از زمینه گفتارهای ما بیرونست ما ناگزیریم آنهارا بچاپ نرسانیم.

سوم چه بسا تعبیرهایی که خود گوینده عیب آنرا نمیداند ولی نزد ما عیب آن نمایانست. مثلا یکی چامه‌ای سروده درآنجا میگوید:

تو آن نازنین بـاز دست‌شهستی   تو آن طـایر لامکانی مکانی.

یا می گوید:

رها کن تن خویش ازقید هستی.

این تعبیرها ازآن صوفیانست وجزنزد ایشان معنای درستی ندارد ازاینجهت ما ناگزیریم آنهارا نپذیریم.

درشعرها نفرین برچرخ وناله ازگردش روزگار و نکوهش ازبخت رواج بسیار دارد وکسانی دانسته ونادانسته آنهارا بکار میبرند. ولی باید گفت کار نیکویی نیست وباید بترك آنها گفت. ما همیشه باید زمان خودرا ازدیگر زمانها جدا گرفته و نادانیهایی راکه ازقرن های گذشته زبونی یادگار مانده برای زمان خود زیبنده نشماریم.

این نکته را نیز ناگفته نمی گزاریم که مـا ستایش را دوست نمیداریم وبایدهم دوست‌ندارم. کسانیکه با گفته‌های پیمان همداستانند وبنام پاکدلی وگواهی شعرهایی می‌سرایند ازستایش بهنامه ویادارنده آن برکنار باشند وچنین شعرهایی که سروده شود چاپ آن در پیمان شایسته نخواهد بود.

بهترین نمونه دراین باره شعر های آقایان واقف وهدایی است که درشمارهای پارسال وامسال چاپ یافته . مقصود یادآوریست نه‌خرده گیری و گله مندی . بهرحال آن دوستان که گاهی شعر هاشان چاپ نمیشود علت رابدانند ودل آزرده نباشند .

۲ ـ درباره گفتار (مقاله) ـ آنچه‌درزمینه شعر نوشتیم دراینجا نیز درست می آید . پیش از همه باید دانست ما این راهرا بنام خدا می‌پوییم و هر گامیکه برمیداریم خرسندی خدا را میجوییم مارا دو مقصود در پیش است . یکی آنکه دین رابمعنای ساده خود برگردانیم واینهمه اندیشه های بیخردانه وپندار های بیهوده که رواج پیدا کرده و مایه بدبختی مردم گردیده همه را ازبن براندازیم . دوم چاره ای برای اروپایی گری بیاندیشیم . ما میخواهیم دراین زمان سرگردانی شاهراه رستگاری بروی ... باز کنیم . ما آرزو داریم آسیا چراغ جهان وایران چراغ آسیا باشد .

کسانی قدر این زمان را نمی‌شناسند . لیکن ما نیك میدانیم که شرق‌را زمان بسیارنیکی فرارسیده . این جنبشهایی که‌امروز پدیدآمده و دست های نیرومندی شرق راتکان میدهندهمه اینها خواست خداست . ما چنین روزی راچشم براه بودیم واینك بدان رسیده ایم .

ازسخن خوددور نیفتیم . مااینراهرا ناانديشيده نمی پوییم و هر گامی که تا کنون برداشته‌ایم دانسته وفهمیده برداشته‌ایم وچون خدا راپشتیبان خودداریم هیچگاه نلغزیده‌ایم وهرگز پا واپس نکشیده‌ایم . و بهیچ حال این نمیتوانیم که ازراه‌خود بکنار در پیچیم‌وهر گفتاری که رسید آنرا چاپ نماییم . اگر کسی ایرادی بگفته های ما دارد ما می توانیم

نگارش اورا پذیرفته و پاسخی نیز نکاده‌ایم . ولی درد اینجاست که بسیاری ازمردم بیش ازاین نمیخواهند سخنی بگویند وخود نمایی کنند وگرنه راهی در پیش ندارند و گیج و بیخود سر می گردانند . بر اینان چه آسانست که سخنانی بهم بافند وآنچه را امروز می گویند فردا ضد آن را برشته نگارش بکشند .

این یکی از گرفتاریهاست که کسانی هر سخنی را که میشنوند میخواهند درجلو آن ایستادگی نمایند واگر هیچ ایرادی نتوانستند باری این ایراد را بگیرند که تند است وباید اندکی نرمش نمود . این خود نشانی ازتیرگی خرد میباشد . خرد چون تیرگی یافت تادربرابر هر سخنی اندك ایستادگی ننماید وبهانه جوییهایی نکند رام آن نمیشود .

آنانکه پیمان‌راتند میشمارند بایدپرسید : اگر شما یارای شناختن نیك ازبد دارید پس چرا تاکنون سخنی دراین باره نگفته بودید ؟! چرا همان اندازه بدی را که اکنون خودتان می پذیرید پیش از این نمی شناختید و پرهیز از آن نداشتید ؟! این درست بدان میماند که طبیبی به بیمار بگوید فلان‌درد را داری وباید بهمان خوراك‌رانخوری. بیمار پاسخ دهد : نه آقای طبیب‌شما تند میروید . بهتراست آن خوراك را یکروز بخورم و یکروز نخورم . طبیب خواهد گفت : تو اگر یارا داشتی که‌سود و زیان تن بشناسی چرا تاکنون بدرد خود چاره نمیکردی ؟! آندستوری که میگویی‌چرا تاکنون آنرا کارنمی بستی ؟!

چه زشت است که کسانیکه درمیان راه خفته‌اند سری بلند کنند و براهروان اندرز آموزند !

مادراینراه خود همیشه‌چشم بسوی جلو داریم‌و پشت‌سر نمینگریم

ودر اینجا هم بسیار کسان از ما دور میافتند واین برایشان سخت است که چشم ازپشت سر بر گردانند . ولی راهروی که چشمش بسوی جلو نباید کارش بجایی نخواهد رسید .

آن مردمی که آینده زندگانی را فراموش نموده جز بیاد گذشتگان نباشند و هرزمان چند تنی را از ایشان بت ساخته در گرد سرآن برقص پردازند چنین تودهای آیندهاش همیشه تاریك خواهد بود.

کسانی از ما بازپرس میکنند که چرا از گذشتگان دلخوشی نداریم . می گوییم اینرا بیاندیشید که دراین زندگانی ماراچه سودی ازآنان واز نگاشته های ایشان میباشد ؟! آنان برای خود چه بودند که برای ما چه باشند ؟!

اگر کسانی با دیده هوشیاری بنگرند مایه درماندگی شرق آن بار های سنگینی است که از گذشتگان بر دوش دارند و راه رفتن نمی توانند .

آری بارهای سنگین ! پای بند های توان فرسا !

سخن را بیش از این دنبال نکنیم . مقصود آنست که ما در این راه که می پیماییم آزاد نیستیم و نخواهیم توانست بهر سخنی بردازیم . اینست کسانی که گفتار برای پیمان می فرستند یا باید با همراه باشند و بنام همراهی و همدستی چیزهایی بنگارند و یا دشمنی با ما نموده خرده برنگارشهای ما بگیرند . بیرون از این دو سخنی را در پیمان جای نیست . مگر در بخش آزاد که نگارشهای علمی و تاریخی و اینگونه چیزهای سودمند را از هر که باشد درآن بخش چاپ میکنیم .

از روز نامهای دیگران

زیر این عنوان گاهی نگارشهایی را ازروزنامهای اروپا و دیگرجاها خواهیم آورد و مقصود از هرنگارش چیزدیگری می باشد .

در این شماره گفتاری را که در دو سال پیش زمان بر پا شدن کنگره فردوسی در تهران یکی از روزنامهای فرانسه چاپ نموده وبفارسی ترجمه شده می آوریم و مقصود از آن نشاندادن اینست که چون در اروپا نویسندگی پیشه ای شده از اینجا نویسندگان ببافندگی پرداخته اند و هر موضوعی را که عنوان نمودند دروغها بان در می آمیزند .

این نویسنده داستان فردوسی را خوانده وچنانکه پیداست آگاهیها از آن داشته و مقصودش رمان نویسی نیست با اینحال این اندازه تصرف در آن نموده است .

***

فردوسی

در یکی از مواقع ایام یعنی در سال ۹٤٠ میلادی پسر بچه کوچکی بنام عبدالقاسم (اشتباه لفظی از نویسنده است .) در کنار جوی آب یکی از بساتین حوالی طوس که در خطه خراسان واقع گردیده است نشسته بود

پسر مجذوب بدایع طبیعی شده و بترانه امواج آب گوش می داد و چشم بجریان جوی دوخته بود آب روان از میان مرزهای لاله می گذشت و گل های الوان با رنك هـای مختلف و منظمی که نماینده الوان سبعهٔ آفتاب بود چهرهٔ گشائی می نمود بوته های گل دلپشکل بدیعی غرس نموده بودند که عطر هـای هفت گانه معروف را بپرورانند و دماغ جان را مسحور نماید

پدرش در این باغ کار می کرد و معاشش از این راه می گذشت وی باغبان امیرطوس بود وامیر علاوه بر این بستان کوچك باغهای دیگری پر از گل ولاله داشت و صاحب بساتین دیگری همچون گلستان ارم بود

باغبان اباعن جد باین کار اشتغال داشته و از سلاله بستان داران قدیم بود (امروز هم بسیاری از باغبانان و صباغان ایران گبر بوده و آتش پرست هستند) شب وروز باروئیدنی حشرونشر داشت و ماهیت طبیعت و اساطیر نژادی پادشاهانی که نتاج از مؤبدان می بردند بخوبی می شناخت .

با اینکه خانواده عبدالقاسم ازدوقرن باین طرف مسلمان شده بودند معهذا عبدالقاسم کوچك بفرشتگان نور و دیوان ظلمت اعتقاد داشت وخصوصاً لسان گلها وطلاقت این حوریه های فتانهٔ جادوگر را که بزبان قدیم پهلوی متکلم بودند می شناخت در این صورت چه عجب که در سنوات خشکسالی وکم آبی و مواقعی که جوی کوچك از جریان ایستاده و فتانه های چمن را سیراب نمیکرد قلبش می گرفت و قرین یاس وحسرت می گردید و یا در مواقع طغیان آب که جوی مظلوم(؟)چون اژدهائی کف بردهان آورده لعبتان محبوب عبدالقاسم ولاله های نازنینش را می برد دوچار اندوه والم میشد

جوی کوچك از مجرائی که متفرع ازرودخانه طوس بود بباغ میامد و یك سدسست بنیانی که از خاك رست بر پا شده بود آب را قسمت مـی کرد .

پدر سر بگریبان حسرت فروبرده وآه سرد ازدل بر می کشید چهاگر بجای این سد کم دوام که از خاك وخاشاك وشاخه های درخت ساخته شده بود دیوار سطبری ازسنگهای خارا بالامی‌بردند ونظیر ادوار دارا وخسرو از نهیب آب جلوگیری میکردند چنین وقایعی روی نمیداد

عبدالقاسم کوچك سوگند یاد کردکه در گیتی شهرت یابد و آن قدر زرگرد آوردکه اژدهای دهان رودخانه را درقفای دیواری از سنگهای صاف و محکم محبوس نماید وباترانه های روح پرور ساحرانه آن را غیر قابل انهدام کند .

مدتی بود که در خلال لحظات شب و در مواقعیکه جسم عبدالقاسم مرتعش شد و روحش آتشین میگردید داستانهای پدرش راکه مأخوذ ازیك نسخهٔ قدیم پهلوی بود زمزمه میکرد و بترنم ابیات شاعرانه میپرداخت گذارش

پادشاهان نام‌آور واژدهای دمان و عرصه های شکار وکار زار وقصور زرین و پادشاهان و شاهزاده خانمهای مـاه صورت را بیان میکرد باوصاف رودابه بانو که گیسوان مشك بوی کمند آسای داشت مشغول می شد واز ذکر نام عاشق او هم فروگذاری نمیکرد تمام حماسه های جنگاوران و کشتار هائی که در خلال مدت ده قرن بدست پهلوان ملی ایران رستم بوجود آمـده و صورت گرفته بود یاد میکرد رستم نظیر هرکول وزیکفرید وروِلان بوده و گیسوان حنائی داشت وبهمین جهت معروف برستم گردید

(نویسنده مقاله کلمه روس را که در فرانسه بمعنای رنك حنائی است منسوب برستم نموده است ـ م) رستم فیلها وکرگدنها و اژدهای هفت سر را از پای در آورد باجن زمینی و آسمانی جنگید متجاسرین و یغماگران تورانی را اخراج کرد ودردم آخر بدست پسر گمنامش که در جستجوی پدر در اکناف عالم میگشت بقتل رسید (درقسمت قتل رستم هم ازطرف نویسنده اشتباه شده است ـ م)

برای چه بایستی تمام این پهلوانی ها و ماجرا های جوان مردانه و حماسه ها بازبانی بی رنك و بوی نوشته شود که بسیاری از معاصرین وی (مقصود فردوسی است) ازدرك آن عاجز باشند ؟

این بود که دهاء طفل اورا وادار کرد که تمام حکایات منثور غیر قابل فهم را بنظمی مبدل نماید که همچون طلا ملون باشد و ترانه هایش روح را بپرواز آورد

این فکر درمخیله طفل نضج گرفت واز آن پس درخلال مدت چهل سال فردوسی از انظار پنهان بود



در خلال این ایام پادشاه جوانی بنام سلطان محمود که دومین پادشاه غزنویان بود برتخت سلطنت غزنوی که نژادی تاریك داشتند و تورانی‌الاصل بودند جلوس کرد

محمود شخصاً سیمای حماسی مقبولی داشت زیرا در سایه تصمیم و

شجاعت خود سراسر ایران و هندوستان و افغانستان را مسخر نموده از مشرق تا چین و از مغرب تا روم (آسیای صغیر) پیش رفته بود محمود در پایتخت کشور پهناور خود که غزنه نام داشت ثروتهای ذخاری را انباشته و درآن میان کتابخانه هائی را هم که بقوت فتح ودر ظل پر چم ظفر باسازندگان و نوازندگان وارد پایتخت نموده گرد آورده بود زیرا سلطان محمود کتب را بیش ازجلك دوست میداشت و قصر خود را مبدل به مجمع علوم نموده و طالار تخت را بصورت جایگاه قضات ادبی در آورده بود سلطان در این طالار میان هفت نفر از بزرگترین شعرای دربارش به تخت می‌نشست و از هر طرف تن پوشهای افتخار را میان چهار صد نفر از شعرایی که برای حضور در این مجمع مبارزه معنوی از اکناف ممالك اسلامی آمده بودند قسمت میکرد محمود خصوصا افسانه های حماسی قدیم را دوست میداشت و بااینکه مسلمان بود مصمم گردید که اساطیر وافسانه‌های امپراطوری قدیم ایران راکه متفرق شده وپاره ازبین رفته‌بود ودر یك کتاب منظوم جمع آوری نماید

این موقع بود که پسر باغبان طوس با شولای گرد آلود و با عصای توکل وارد غزنه گردید و چون رقبایش بر او حسد میبردند برای وصول بدربار شاه زحمات زیادی کشیده و بالاخره پس از آنکه پادشاه را روی تخت فیروزه دید که افسری از زمرد روی سر گذاشته و با الماس ملبس گردیده و غلامان زرین پوش با توبوز های طلا و کمر های زر او را احاطه نموده‌اند بطوریکه زمین رنك آفتاب بخود گرفته است) مرتعش و مضطرب گردید ولی فوراً خود را جمع آوری کرد و پرتو مقدسی که اجدادش می‌پرستیدند او را یاری کرده ودر بر گرفت و بسرودن ابیات بحر تقارب پرداخت بطوریکه شاه بانك برآورده و گفت هان فردوسی تو دنیا را مبدل ببهشت خواهی کرد

نام فردوسی اسم عبدالقاسم طوسی را به عقب راند و شاه وی را مأمور کرد که اثر بزرك ملی را بنظم در آورد

پسر باغبان از فرط شعف و مسرت مدهوش شد و این حقیقت از

مدح وی که دربارهٔ محمود نموده و در ابتدای اثر حماسی او موسوم به شاهنامه گذاشته است معلوم میشود

سلطان از هر جهت به او مساعدت کرد و وسایل تسهیل امر را برایش مهیا نمود در قصر مخصوص خود عمارتی را که مربوط بهباغ داخلی قصر بود برای اقامت فردوسی آماده کرد

وقتی که اولین اشعار اولین فصل شاهنامه را برای محمود فروخواند شاه بتحسین و تمجید پرداخت و برای هربیت شعر یك دینار طلا قیمت معین کرده و امر داد که بهمین قرار قیمت فصل اول را بدو بپردازند ولی شاعر آرزوی طفولیت خود را یاد آورد و چون از سخاوت وجوان مردیخودش هم خائف بود ترجیح داد که مجموع قیمت اشعار را در پایان حماسه دریافت نماید

شاعر فصول کتاب را یکی بعد از دیگری در ملاء طالار بارسلطان محمود قرائت میکرد سازندگان در کنار او ایستاده و آلات موسیقی را با ترانه اشعار جفت میکردند ودر قفای او رقاصکان هندی که جامههائی بالوان مختلف در بر داشتند متناسب و موزون و نظیر گل های مرتعش بقوت رنك ساز و سحر بیان تکان میخوردند

درمنتهای طالار منشیان چابك دست با انعام وافری که از شاهزادگان و اشراف دریافت میداشتند ابیات فردوسی را مینوشتند و فورا نسخه های متعددی از آن روی برمیداشتند بطوری که همان شب تمام سکنه شهر ابیات را ازبرداشتند وصبحگاه کاروانان غزنه که از شهر خارج میشدند اشعار را با صدای موزون جرس تکرار نموده در تمام ایران منتشر میکردند

هنوز شاهنامه باتمام نرسیده بود که ابیات آن را با محلول طلای ناب و لاجورد خالص روی پوست آهو نوشته ودر محفظه های ثمین محفوظ نموده بجای تعویذ بهمراه برمیداشتند سلطان امر داد که ابیات شاهنامه را بروارید در حواشی رو پوش تحت سلطنت مطرز نمایند و درباریان روی عمامه خود نوشتند حواشی دروازههای شهر را با ابیات فردوسی حرز مینمودند و با آیات قرآنی روی کفن رقم میکردند

زیبا رویانی که در قفای طارمیهای محکم محبوس بودند آه سرد از جگر برکشیده و میگفتند هان فردوسی ! فردوسی ! و در موقع ادای این کامه دروازه بهشت بروی قلبشان گشوده می شد

ولی بزودی حسادت رقیبان در روح سلطان وسوسه نمود

شاه چون جرئت نمیکرد که به خرد و نبوغ شاعر حمله آورد از لحاظ مذهب اورا مورد سوء ظن قرارد داد

آیا کسی که باچنین حرارت نام پادشاهان قدیم راتجلیل نموده شخصا آتش پرست نیست ؟

فرضا آتش پرست نباشد آیا مذهب شیعه ندارد ویا مشرك نمیباشد ونظیر یکی ازپادشاهان افسانه اش ضحاك که بوسه ابلیس را دریافت مشرك نیست؟

محبوبیت فردوسی گم شده و از آن گذشته جنگهای جدیدی سلطان را از مقر سلطنت دور کرد و کار بدست مهترین کار پردازان مملکت افتاد فردوسی در مضیقه ماند و در عمارت سلطنتی خود به شکوه پرداخت و ناله می کرد که « من شصت سال را درفقر و زحمت و رنج گذراندم »

بالاخره نظم بزرك بانتهی رسید کتاب شاهنامه حاوی شصت هزار بیت و براثر سی سال صرف مساعی پرداخته شده بود .

فردوسی کتاب را برای شاه فرستاد و وعدهٔ قدیم را بخاطرش آورد سلطان امر کرد که شصت هزار مسکوك طلا بار فیلی نموده و برای شاعر ببرند ولی کار پرداز اول مملکت شاه را مطمئن نمود که این اثر چنین ارزش ندارد لذا محمود تغییر عقیده داده و بجای فیل حامل طلا شتری را باشصت هزارمسکوك نقرهٔ فرستادند .

فردوسی درحمام عمومی وسرش ازسودای باز گشت بهطوس والتذاق(؟) اغذیه معنوی باغ قدیم انباشته بود که شتررا درب حمام آوردند فردوسی با مسرت از حمام خارج شد و با عجله و برای اینکه چشمش به پرتو زر بیفتد یکی از کیسه ها را درید وبهمان نسبت که مسکوکات محقر نقره فرو می ریخت اشك از چشمانش پالودن گرفت سپس بخود آمده بیست هزار مسکوك (درهم) را بحامل وجه و بیست هزار دیگر را به حمامی داده و برای مصرف بیست هزار درهم آخری جامی از فقاع بسر کشید و این مبلغ

را به فقاعی دورهٔ گرد انعام کرد و پس از آنکه بخانه باز گشت هجو سختی در دونسخه برای سلطان نوشت

« درظرف سی سال بسی رنج بردم وایران از اثرپارسی زنده کردم واجرمن یك گیلاس فقاع بود »

فردوسی هجو خودرا به این اشعارختم کرد .

« ای محمود افتخارات تو نظیر غباری است که بساد آن را خواهد برد و حال آن کـه هجای یك شاعر رنجیده تا ابد باقی خواهد بود » .

یکی از نسخ هجا را به تنها دوستش سپرد که بیست روز بعدبشاه بدهد وسپس شولاوعصای درویشی رابدست گرفته واین‌هومرایرانی‌راه هجرت‌راپیش گرفت.

بر اثر کینهٔ دشمن سهمگینش از درباری به دربار دیگر میرفت وحتی خلیفه بغداد هم جرئت نکرد او راپناه بدهد بالاخره پس ازده سال آوارگی با میانجیگری یکی از شاهزادگان رخصت مراجعت به طوس را حاصل کرد و بخانه وباغ کوچك خود باز گشت و در آنجا یك نظم عاشقانه جدید و سوزانی بنام یوسف و زلیخا بوجود آورد اینك قدری تسلی یافته و تقریبا سعادتمند است ولی یك روز صبح وقتی که به طرف شهر میرفت شنید که طفلی این شعر میخواند .

اگر شاه را شاه بودی پدر ✻ بسر بر نهادی مرا تاج زر

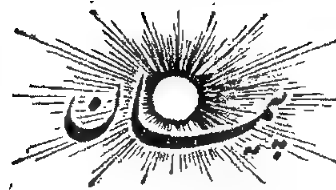
این شعر یکی از ابیات هجای معروف بود از شدت تاثر از پای در آمدمردم برای کمکش دویدند ولی فردوسی مرده بود امام شهر از تلاوت ادعیه مذهبی برجنازهٔ « یك مرتد » امتناع کرد ولی وقتی که او را درباغش دفن میکردند تمام حضار بالصراحه طنین آهنك کروبین را می شنیدند کـه روی نردبان سماوات جمع شده و به ترنم ابیات شاهنامه اشتغال دارند .

در همان موقعی که تابوت فردوسی از دروازه شمالی شهر خارج میشدفرستادهٔ سلطان محمود ازدروازهٔ جنوبی داخل میگردید محمود پیر که خشم وغضبش فرود آمده ونادم شده بود شصت هزار دینار طلا وخلعت گرانمایه برای شاعر ارسال داشت پول را به دختر فردوسی دادند ولی او از قبول امتناع کرد خواهر شاعر آرزوی کودکی فردوسی رابیادآوردوباطلای حماسهٔ او سدی ازسنك مقابل رودخانه برپای نموده وبا کتابت ابیات شاهنامه تزیین کردند و با بقیه وجوه کاروانسرائی ساختند که بنام فردوسی نامید شده

بخش آزاد

سال سوم شماره چهارم

اردی بهشت ۱۳۱۵



کافنامه

بیاد آن دوست خجسته نیکو

– ۳ –

> این دفتر را نوشته بر آنسر بودم برای جناب آقای عبدالله بهرامی که کنون را در برلن نشیمن دارند بفرستم تا گواهی باشد که مهربانیها ونیکیهای ایشان را فراموش نکرده ام و رشته دوستی را همچنان استوار دارم کنون آنرا در پیمان بچاپ میرسانم .
>
> کسروی

بنام پاك آفریدگار

معنی ششم ـ پدید آوردن اسم از صفت : زردك زرده سرخك سبزه سفیده سیاهه ترك تره خشکه شوله کالك گرمك کهنه تنگه تنکه پهنه همشیره همخوابه و مانند اینها .

همه این کلمه ها نخست صفت بوده وجز بایك کلمه دیگر بکار نمیرفته . مثلا : « میوه کال » و « نان خشك » .

ولی پس از پیوستن بسوند اسم (نام) گردیده که بتنهایی بکار میرود .

زردك نام هویج است که چون بیشتر رنك زرد دارد با این نام خوانده شده

زرده بهبخش زرد تخم مرغ و مانند آن گفته می‌شود

سرخك نام حصبه ایست که کودکان گرفتار می شوند و آن را سرخجه نیز می‌خوانند .

سبزه هر چیز سبز است و یك گونه از مویز که سبز است بااین نام شهرت یافته است .

سفیده به سفیده بامداد وسفیده تخم و مانند آنها گفته می‌شود.

سیاهه بهرچیز سیاه گفته‌می‌شود و ازجمله بمعنای شبح وبمعنی مسوده معروف می باشد.

ترك درآذربایجان نام‌ترحاو است .

تره درتهران یك گونه سبزی ودرآذربایجان نام کاهوست ،

خشکه نان‌خشك‌رامی گویند ولی بهرچیزخشکی‌می‌توان گفت.

شوله خوراك معروف است که شول پخته می‌شود .

کالك خربزه نارسیده را گویند .

گرمك بخشی ازخربزه است که زود گرمی می‌پذیرد وبسیار زمان گرم‌است .

کهنه چیز کهن را می گویند بویژه پارچه کهن‌را .

تنگه هر جای تنك است بویژه در تنگه‌های کوهی ودریایی بکار می‌رود .

تنکه رخت تنکی را می گویند که از زیر رختهای دیگر بپوشند نیز هر چیز تنك را از فلز و مانند آن تنکه می نامند .

پهنه میدان را گویند وهرچیز پهن‌را می‌توان با این‌نام خواند.
همشیره وهمخوابه بی‌نیازاز گزارش می‌باشد .(۱)

این‌معنی نیز قیاسی است وما میتوانیم هرصفتی را با این پسوند اسم گردانیم . بدینسان که خشك‌صفت‌است ونانی که‌خشك‌باشدمامیتوانیم آن‌راخشکه بخوانیم ولی‌اگرپسوند نباشدباید بگوییم : « نان‌خشك » .

ازاینجا می‌توان دانست که « کهن » صفت است ولی « کهنه » نام‌می‌باشد واینکه کسانی « کهنه » راېحال‌صفت‌بکاربرده‌می گویند: « درخت کهنه » و مانند آن این تعبیر چندان صورتی از علم ندارد بلکه باید گفت : « رخت کهن » و مانند آن و کهنه را در جایی آورد که مقصود نام باشد .

« نمك » اگرکاف آن‌جزو کلمه نباشد میتوان‌آنرا ازاین‌شمار گرفت . زیرا نمك بزودی خیس می‌شود ونمی بر می‌دارد و درسر زمینهای بارانی همیشه نم می باشد .

« گوجه » که در تهران نام آلوچه است از کلمه « گوی » ترکی‌بمعنی سبز یا کبود واز « جه » پدید آمده . گویا کلمه از آذربایجان برخاسته ولی کنون درآنجا نام آلوچه شهرت دارد .

« امبه » میوه معروف هندوستان آن‌را « نغزك » نیز میخوانند که از شمار این معنای پسوند می‌باشد وبرای این نام داستانی را نگاشته اند که می‌آوریم :

---

(۱) باید دانست همشیر که صفت‌است برای برادر وخواهر هردومی‌آید . همشیره هم ازروی قاعده نام خواهر و برادر هردو می‌تواند بود . ولی اکنون تنها نام خواهرش میگیرند .

گویا « امبه » را در فارسی « ام » می خوانده اند و چون این کلمه در ترکی معنای خوبی ندارد سلطان محمود غزنوی می گوید : « میوه ای بدین نغزی چرا با چنان نام زشتی خوانده شود » و اینست که آن را « نغزك » نام می دهد که این نام شهرت دارد و شاعری در هند سروده :

نغزك خوش مغز کن بوستان　　　　خوبترین میوه هندوستان

« آیینه » هم از این شمار است . ولی باید دانست که اصل کلمه « آبگین » بوده بمعنی آب مانند سپس آن را نام ساخته « آبگینه » گفته اند سپس هم آن را « آیینه » گردانیده اند ولی « آبگینه » هم در فرهنگها باز مانده که آن یکی بمعنی شیشه بکار می رود و این یکی بمعنی معروف خودش و ما نمیدانیم آیا اصل معنی کلمه کدام یکی بوده است .

اما « عینك » بگمان ما درست آن « آینیك » باشد که شکل دیگر همین کلمه است . زیرا این باور نکردنی است که کلمه عین عربی که در فارسی شهرت نداشته آن را با کاف بهم پیوند داده نام این ابزار گردانند و چون آن یك گونه از شیشه می باشد نام آیینه یا آبگینه برای آن بسیار بجا بوده . چیزیکه هست برای تفاوت آیینك با کاف گفته اند .

***

معنی هفتم پدید آوردن نام ابزار از فعل: ماله دیده پیمانه آستره آشتزنه تابه رنده تازانه کیله وزنه ومانندآینها ماله ودیده بی نیازش از گزارش می باشد .

پیمانه از پیماندن است که در فرهنگها نیامده ولی یقین است که بکار می رفته و کنون هم گویا در تویسرکان و آن پیرامونها بکار می رود .

رنده از رندیدن است که درفرهنگها آورده شده .

استره از استردن وبمعنی تیغ رو تراشی بکار می رود .

تابه از تابیدن می آید که معنی های گوناگون دارد ویکمعنی آن که برشتن وسرخ کردن باشد ودراینجامقصودهمانست ازفرهنگها فوت شده .

آتشزنه چخماق است که ابزار آتش زدن می باشد .

تازانه ازتازاندن آمده و همانست که تازیانه هم گفته می شود . در فرهنگها پنداشته اند اصل کلمه تازیانه می باشد و تازانه سبك شده ازآنست . ولی ازروی قاعده تازانه را باید اصل شمرد . بهرحال تازانه در شعر ها بسیار کار رفته . فردوسی گوید :

شوم زود تازانه باز آورم   اگر چند رنج دراز آورم

سنبه ازسنبیدن است که شکل دیگر سفتن باشد .

کیله و وزنه دو کلمه عربی است که بدستیاری پسوند فارسی بکار رفته . ازاینجاپیداست که این معنی پسوند تازمانهای پس ازاسلام معروف بوده .

این معنی پسوند راقیاسی نمی‌توان شمرد . زیرا امروزمعروف نیست و از اینجا ما نمی توانیم ازپیش خود چنان کلمه هائی‌را پدید آوریم .

***

معنی هشتم پدید آوردن اسم از بانك : بدبدك غرغره فرفره ترقه شرشرا جرجرا سوتك پفك تفك فشك و مانند های اینها

بدبدك با پیش هر دو باء نام مرغی است که در فارسی شانه سر نیز گویند وچون او آوازه « بدبد » درمی آورد ازاینجا او رابدبدك نامیده اند . چنانکه در ترکی و ارمنی « بوبو » ودر عربی « هدهد » خوانده می شود که مقصود از آنها نیز آواز مرغ است و چنانکه در زبانهای اروپائی که من می شناسم نیز همین حال هست .

غرغره یا غرغرك معروفست که چون بانك غرغر می کند با این نام خوانده شده است .

فرفره نام بازیچه کودکان است .

ترقه را میدانیم که چون می ترکد و بانك ترق بیرون میدهد با این نام آمده .

شرشراوجرجرا کلمه آذری است که آن یکی بابشار های کوچك گفته می شود که آب ازآن فرود افتد وصدای شرشردهد و این یکی نام بازیچه است .

سوتك چون صدای سوت میدهد با این نام خوانده شده . همان حال را دارد پفك که آواز پف ازو درمی آید .

تفك همانست که امروزتفنگ نامیده می شود . این ابزار گویا در آخر های قرن نهم هجری یا در آغاز قرن دهم بایران آمده و چنانکه در برخی کتابها دیده میشود آوردن آن رابنام ملاحسین کاشفی معروف می نگارند که گویا از هند یا از استانبول آورده باشد. ولی

رواج کار بردن آن در زمان شاه طهماسب یکم صفوی بوده . داستان شکست شاه اسماعیل در چالدران گویا یکی از جهت‌های آن همین باشد که ایرانیان تفنک نداشتند ولی عثمانیان داشتند . باری چون این ابزار در آغاز پیدایش خود با باروت کار میکرد و آواز تف از آن بر میخاست از اینجهت « تفک » نامیده شده همچنان فشک که چون فش ازآن در می آید با این نام خوانده شده است . دلیل اینکه شکل درست این کلمه ها تفک و فشک است آنکه شعرای آغاز دروه صفوی همگی آن را تفک یاد کرده اند :

تفکها اندر آن صحرای خونخوار شرارافشان همه چون شعله نار
ز بس دود تفک بر آسمان شد رخ خورشید در ظلمت نهانشد

از اینگونه شعر ها فراوانست . نیز در کتابهایی که در آن زمانها تالیف یافته و نوشته شده اگر جستجو نماییم در همه جا «تفک» نوشته اند . نیز تازیان که این دو کلمه‌را ازفارسی برداشته‌اند آنهارا « تفکة » و « فشکة » میخوانند واین دلیل دیگر بر درستی گفتارماست. اما کلمه های تفنک و فشنک که امروز بکار می رود باید دانست که فارسی زبانان همیشه پیش ازباء وکاف نونی در کلمه می افزایندواین شیوه را ما از باستانترین زمان درمیان فارسی زبانان می یابیم .

در این دو کلمه نیز چون درزبانها نونی پیش ازکاف افزوده شده‌وکاف گاف گردیده‌اینست که شکل‌آنهادیگر گونه‌شده . بعبارت دیگر تفنک وفشنک شکل عامیانه کلمه‌هاست بدانسان که« زیرنک » شکل عامیانه « زیرك » می باشد .

این معنی‌بسوندرا نیز باید گفت امروز چندان معروف نیست واز اینجا نمی‌توان آن راقیاسی شمرد .

***

معنی نهم - پدید آوردن نام مصدر : مویه ناله گریه خنده اندیشه بوسه لرزه پیرایه غلغلك ومانند های اینها .

این کلمه ها گاهی بمعنای نام مصدر است و گاهی بمعنی های دیگر . مثلا اگر بگوییم : « از اندیشه چه برمیخیزد؟» مقصود نام مصدر خواهد بود . ولی اگر بگوییم : « اندیشه من اینست » مقصود چیز دیگر است .

پیرایه نیز گاهی نام مصدر است و گاهی بمعنای « آنچه باآن به پرایند » . این نکته را هم باید دانست که پیراستن با آراستن فرق آشکاری دارد بدینسان که آراستن آنست که چیزهای زیبایی بریك چیز بیفزایندولی پیراستن آنست که چیزهای نازیبایی را ازچیزی دور کنند. مثلا زن اگر روی می شورد و مویهای بیجارا ازچهره می سترد این کار اوپیراستن است ولی اگر رنك وبوی برچهره می مالد این کار آراستن می باشد . ازاینجاست گفته شده : « آراستن سروبه پیراستن است » . این تفاوت درمیان دو کلمه بسیار مهم است ولی در کلمه پیرایه گاهی این تفاوت منظور نیست . چنانکه گفته‌اند : «علی الخصوص که پیرایه‌ای بروبستند » که مقصود ازپیرایه دراینجا آرایش میباشد .

این معنی رانیزقیاسی نمی توان شمردوبسیاراندك بکار میرود.

***

معنی دهم پدیدآوردن نام اندازه : چنکه چکه دسته یکشبه دو روزه ومانند اینها .

چنکه در این عبارت که بگوییم : « یك چنکه برداشت » برای اندازه است : « باندازه یك چنك »

چکه آن اندازه آب یا چیز روان دیگر را می گویند که برای یکبار چکیدن بس باشد .

دسته در عبارت « دسته گل » این معنی را دارد : « باندازه یکدست گرفتن » یا شاید در انجا نیز بمعنی گروه باشد که در پیش یاد کردیم .

یکشبه و دو روزه و مانند های آنها نیز برای اندازه است . مثلا اگر بگوییم : « از تهران تا قزوین راه یکشبه است » مقصود نشاندادن اندازه راه می باشد .

این معنی نیز اندک است و قیاسی نمی تواند بود .

***

معنی یازدهم — پدید آوردن نام نتیجه ازفعل : تراشه خراشه افشره خاکروبه و مانند اینها .

تراشه آن چوبهای باریك است که از تراشیدن پدید آید .

خراشه جای خراشیدن است که بروی چیزی بماند .

افشره چیزیکه از فشردن بدست بیاید

خاکروبه هر آنچه از رفتن گرد آید بویژه خاک و مانند آن .

این معنی همچنان اندک است و جز درکلمه های کمی که از دیرین زمان بکار رفته درجای دیگری نمی توان بکار برد .

***

معنی دوازدهم — جایگاه : بیدک انجیرک توتك بادامك گوزک کهریزک آسیاوگ گاوکشك انجیره گردگیانه دارگ تشك خواتونك گیلك وبسیار ماندهای اینها.

بیدك نام چندین آبادیست که از جمله یکی در دماوند ودیگری در فارس است و بیشك « جایگاه بید » معنی دارد .

انجیرك دیهی در کرمانشاه می باشد .

توتك آبادی در پیرامون تهران است .

بادامك در بسیار جاهاست از جمله بادامك قزوین که یکی از جنگهای مشروطه درانجا روی داده معروف است .

گوزك دیهی در تهران و گوز یاجوز بمعنی گردوست .

کهریزك در چند فرسخی تهران می باشد .

گز و کشك دیهی در فارس است .

انجیره نیز ازآبادی های فارس می باشد .

گردگان آبادی در کرمانشاه است .

دارك در فارس است و دار بمعنی درخت می باشد .

تشك دیهی درفارس وتش سبك شدهٔ آتش می باشد .

خواتونك وگیلك در فارس است و این یکی گویا نشیمن گیلان بود است .

درمیان نامهای آبادی ازاینگونه نامها بیشمار است که نگارنده در کتاب دیگری گفتگو ازآنها کرده . درآذربایجان گاهی این معنی رابا «جوق» یا «جه» آورده اند چنانکه درکلمه های «محمود جوق» و «زاویه جوق »و« قزلجه » ومانند های آن . قزلجه درست هم‌معنای نام «سرخه» است کەدرپیرامون تهران‌واین‌سامانها فراوان‌یافت میشود .

***

معنی سیزدهم دارایی وخداوندی: سه‌ساله سه‌پایه دوشاخه روزنه هفته پنجه و مانند اینها .

سه ساله کسیکه دارای سه سال باشد . همچنین مانندهـای آن که بسیار و بیشمار است .

سه‌پایه نام چندین ابزار است که چون دارای سه پای می باشد این نام پیدا کرده .

همان است حال دوشاخه .

دوزنه یا سه زنه مردیرا گویند که دارای دو یاسه زن باشد .

هفته را از آن جهت هفته می خوانند که دارای هفت روزمیباشد.

پنجه که دست آدمی یا هرچیز ماننددآن را می نامند بجهت داشتن پنج انگشت می باشد .

دراینجا این نکته را بازباید نمود که « شنبه » که در نام های روزهای هفته تکرار می شود هاءآن‌هاء پسوند نیست . شرح چگونگی آنکه ایرانیان ترتیب هفته شماری‌را ازخود نداشتند وآن را ازجهودان که اززمان هخامنشیان درایران پراکنده بودند بر گرفته اند . ازاینجا کلمه « شبت» که جهودان آن را هم بمعنی هفته بکار می بردند و هم نام روز شنبه بود بزبان فارسی در آمده بدانسان که همان کلمه بعربی رفته و بزبان ارمنی رفته و در زبانهای اروپایی شهرت یافته‌که امروز در بیشتر زبانهای معروف این کلمه بکار می رود . ولی در فارسی از روی قاعده‌ای که گفتیم‌فارسی زبانان داشته اند نونی پیش ازباء افزوده « شنبت » خوانده اند . سپس هم تاء آن مبدل بدال گردیده چنانکه بسیاری ازتاء های دیگر این تبدیل را یافته و کلمه شده شنبذ . سپس هم ذال هاء شده و اینست که می گوییم هاء پسوند نمی باشد . «شنبذ» هنوز در زبان پاره روستاییان بازمانده . همچنین در شعرها ما آن را می یابیم . منوچهری گفته :

بفال نیك و بروز مبارك شنبذ   نبیند گیر و مده روزگار خویش ببذ

فرخی سروده :

رادی را تو اول و آخری حری را تو واضع و واجدی
تو بهمه جهان به پیشی و نام همچو ز جمع روزها شنبدی

اما «آدینه» این را دیگران نوشته اند که چون تازیان روز آدینه را «یوم الزینه» نام داده بودند ایرانیان در ترجمه آن کلمه «آذینك» گفته اند که از کلمه آذینه بمعنی زینت مـی آید و سپس آن کلمـه «آدینه» گردیده.

***

معنی چهاردهم - حال و چگونی : آشکارا نرمك یواشك نیمه کاره درسته بیراهه دوباره و مانندهای اینها .

این کلمه ها در هرعبارتی که بکار می‌رود مقصود نشاندادن حال و چگونـگی است : مثلا دراین عبارتها : «آشکارا بد گویی می کنند» «نرمك نرمك می‌آید» «گربه را ببین چگونه یواشك یواشك می‌آید» «بسك هرچه میدهی درسته می بلعد» .

«آشکارا» از روی لهجه آذریست در فارسی باید «آشکاره» گفت .

این معنی نیز قیاسی نیست و ما نمی‌توانیم در همه جا آن را بکار ببریم .

***

معنی پانزدهم - شناختگی : این معنی در نـگارشها و زبان ادبی بکار نمی رود . ولی در زبان گفتـگو معروف است . چنانکه می گویند : «مامورة دم در است» این جمله را درجای بکار می برند

که شنونده مامور را شناخته و باسید آمدن او نشسته باشد. گاهی نیز برای فهمانیدن این معنی بکلمه هایی که هاء دارد هاء دیگر می افزایند چنانکه می گویند: « گربهه دررفت ». « دایهه امروز پیداش نیست» «کاسهه را بیار ».

***

معنی شانزدهم - مادینگی : این معنی چون بسیار باریک است و امروز ازمیان رفته باید شرح درازی در بارهٔ آن برانیم : در هرزبانی برای جدا کردن مادینه از نرینه نشانهایی هست . بویژه در زبانهای باستان که این نشان بیشتر بوده . ولی در فارسی نه در زبان امروزی و نه در زبانهای باستان چنان نشانی دیده نمی‌شود . جز اینکه از جستجو چنین بر می‌آید که یکی ازمعنی‌های کاف همین بوده که مادینه را از نرینه جدا گرداند . دلیلهایی که بر اینسخن هست یکی آنکه در زمان هخامنشیان حکمرانان بزرك را « شهربان » (یا بلهجه آن زمان خشتر پاون) می نامیدند که بمعنی نگاهدار کشور بوده چه شهر بمعنی کشور بکار می‌رفته . ازانسوی در زمان ساسانیان می بینیم زن پادشاه را « شهربانو ». میخواندند و ما چنین می‌پنداریم که این کلمه همان شهربان است که چون بر زن گفته می‌شود و او که گفتیم گاهی جانشین کاف بوده بآخر آن افزوده گردیده . خود از همین جاست که « بانو » بمعنی « بی بی » یا «خانم» گردیده . همین‌حال‌را دارد کلمه « کدبانو » که باید گفت همان کدبان است و واو برای مادینگی افزوده شده چه کد بمعنای خانه می باشد و « کدبان » نگاهدار خانه و « کدبانو » زن نگاهدار خانه است . فردوسی نیز شهربانو را بجای « ملکه » بکار برده درآنجا که از زبان اسفندیار می گوید :

تورا بانوی شهر ایران کنم بزور و بدل کار شیران کنم

دلیل دیگر داستان کردی و کردیه است که در تاریخ ساسانیان نگاشته اند . کردی از نزدیکان خسرو رویز بود و بمیانجیگری وی خسرو خواهرش کردیه را بزنی گرفت و ازو فرزندی یافت . این داستانها را دینوری نوشته و فردوسی بنظم سروده و اینکه نام برادری کردی و نام خواهروی کردیه (که بیگمان اصل آن کردیك است) بوده این خود می‌رساند که کاف درفارسی بجای نشانه مادینگی بکار می رفته.

دلیل سوم در تاریخهای یونانی نام روخشانا معروف است و او دختریست که بگفته یونانیان پدرش پادشاه بلخ و بگفته شاهنامه پدر وی دارا آخرین پادشاه هخامنشی بوده و بهرحال زن اسکندر ماکیدونی گردیده است . در کتابهای فارسی آن را « روشنك » گردانیده اند . چنانکه فردوسی می گوید :

کجا مادرش روشنك نام کرد جهان را بدوشادو پدرام کرد

و این کار مولفان فارسی اگرچه بی ایراد نیست زیرا در زمان هخامنشیان آن نام را « روخشانا » می‌خوانده اند ولی از دیده اینکه فردوسی و دیگران قاعده زمان ساسانیان‌را بدیده گرفته اند ایراد چندانی بر آنان نیست زیرا یقین است در این زمان کلمه را « روشنك » میخوانده‌اند . ازانسوی ما آگاهی داریم که مردان‌راهم « روخشن » یا « روشن » مینامیده‌اند. چنانکه پلوتارخ کسی را بااین نام Roxanes یاد میکند که تمیستو کلیس یونانی در دربار ارتخششر دیده . پس این دلیل دیگر است که در فارسی تفاوت میانه زن‌ومرد باکاف گزارده‌می شده‌است.

گذشته ازآنکه در زبانهای دیگری از زبانهای آری نیز بسا این تفاوت‌را درمیانه زن ومرد می یابیم ازجمله درلاتین نشانه مادینگی

در نامهای زنان الف بوده چنانکه در Julius و Julia و در Octavius و Octavia و مانندهای اینها(۱). این الف درفارسی نیز بوده که سپس تبدیل بکاف یافته است. زیرا چنانکه گفتیم در زبان هخامنشیان بجای پسوند کاف الف بکار می‌رفته و اینست که گفتیم «روشنك» در آن زمان «روخشانا» بوده است.

***

معنی هفدهم - دوره و زمان: هزاره صده چله (چهله) دهه و مانند اینها.

هزاره یکدوره هزارساله است. این عبارت در کتابهای زردشتی بسیار بکار رفته. زیرا آنان جهان را بچندین هزاره بخش می‌کنندو برای هریکی داستانهایی دارند.

صده دوره صد ساله است که درزبانهای اروپایی هم چنین تعبیری رواج دارد واینکه امروز بجای آن کلمه قرن‌را بکار می‌برندبیجاست و باید صده را بکار برد.

چله که اصل آن چهله است بسیار معروف است زیرا گذشته از آنکه صوفیان‌ریاضت چهلروزه خودرا با این‌نام میخواندند ومسلمانان در چهلروز پس از مرگ‌هر کسی باردیگر یادی ازو می کنند وآنرا چله می‌خوانند یك بخشی از زمستان نیز با این نام خوانده می شود. درشعرخاقانی «پنجاهه» نیز بکار رفته.

دهه نیز دوره دهروزه را می گویند و بسیار بکار می‌رود.

***

معنی هجدهم - هرگونه نسبت: گذشته ازاین معنی‌هایی که

(۱) یولیوس و اوکتاویوس دوقیصر مشهوروند یولیا دختر آن یکی و اوکتاویا خواهر این یکیست.

یکایك شمردیم کاف‌را معنی های دیگری هست که نمی توان آنها را در اینجا گرد می آوریم و خود باید دانست که اندك نسبتی که میانه معنی نخستین کلمه ومعنی دومین باشد همین بس خواهد بود که کاف بکار رفته این معنی دومین را بفهماند و از اینجاست که ما می گوییم کاف‌را معنی های بیشمار است : سنگك چشمك جفتك دسته دستك گیره قبضه پشتك شوره آدینه و مانند اینها .

سنگك نانی‌را گویند که برروی سنگ بپزند .

چشمك بهمزدن چشمهارا گویند .

جفتگ لگدی که چهارپا با دوجفت پا بیاندازد .

از دسته مقصود دسته‌شمشیر است که‌بمعنی جای دست بکارمیرود .

دستك صدای دست یا دست بهمزدن‌را گویند .

گیره جای گرفتن هرچیزی .

قبضه هم که کلمه عربی است با هاء بهمان معنی بکار می‌رود چنانکه می گویند : قبضه شمشیر . گاهی نیز قبضه بجای دست وچنك بکار می‌رود که ابزار قبض است .

پشتك نام بازیچه ایست که باید بچکان از پشت یکدیگر بگذرند .

شوره چیزیست که ازخاك شور بیرون می آورند .

آدینه را گفتیم که بمعنی روز آدین است

دنباله

تا اینجا گفتگویی که میخواستیم از پسوند کاف و معنی های گوناگون آن بنماییم بپایان رسید . دراین‌دنباله میخواهیم یك نکته‌ای‌را باز نماییم که درفن زبانشناسی ایران درخور ارج خواهد بود .

باید دانست که آنچه ما گفتگو کردیم از کلمه‌ها ی بود که هم معنای آن پیش از پسوند در دست هست وهم‌معنای آن پس‌ازپسوند. ولی یکرشته کلمه هایی نیز هست که معنی های پیش از پسوند آنها دانسته نیست چنانکه شانه خامه جامه سایه چامه چکامه تشنه گرسنه تازه پیاله آمه دانه چاره چانه سینه پاشنه پنبه پرده پینه پاره دهره و بسیار مانند اینها.

زیرا در اینها پیدا نیست که کلمه پیش از پیوستن پسوند چه معنی داشته. ازاینجا می توان پی برد که این کلمه ها بسیار دیرین‌است که معنی‌های اصلی آنها پاك فراموش گردیده. ولی از راه زبانشناسی می توان کوشید که معنی پاره ازآنها بدست بیاید.

از جمله نگارنده کلمه دایه رابرگرفته چنین خواستم که معنی پیشین آنرا پیدا نمایم. درآغاز این نکته نمودارم گردید که دایه چون بجای مادر است کودکرا شاید دای یعنی مادر بوده و پسوند درا ن کلمه بمعنی مانندگی بکار می‌رود. ولی هرچه در فرهنگها جستجو نمودم چنین کلمه را پیدا ننمودم. در زبان ارمنی که ارتباط با فارسی دارد کاوش کردم هم نتیجه ای بدست نیامد. در پاره نیمزبانها که دسترس دارم بجستجو پرداختم راهی بروی مطلب باز نشد. ولی پس از چند ماهی ناگهان آنچه راکه میجستم در یك کتاب تاریخی پیدا نمودم.

بدینسان که‌دینوری که خویشتن ازمردم ایران است و زبان‌فارسی را می شناخته چون داستان گمشدن بهرام گور را می نگارد چنین می گوید که مادر بهرام بدانجایگاه شتافته دستور داد جستجو های

بسیار کردند که مگر لاشه بهرام را بدست بیاورند ولی نتیجه ای بدست نیامد و آنجایگاه را بجهت همین کار آن مادر «دایمرگ» نام نهادند. می گوید . زیرا که دای در زبان فارسی بمعنی مادر می باشد . (۱)

این یك جمله نگارش دینوری دشوار مرا آسان ساخت ودانستم که آنچه که پنداشته بودم بجا بوده . سپس نیز از کسانی شنیدم که دای بمعنی مادر هنوز در زبان بختیاری بکار می رود .

سپس هم به نکته های دیگری برخوردم که موضوع را هرچه روشن تر گردانید . از جمله اینکه « دایی » که کسانی آن را ترکی می پندارند فارسی است و این نام بدانجهت داده شده که دایی چون خویشاوند مادری است اورا بمادر نسبت داده اند. پس «دای» و «دایه» و « دایی» معنی هرسه روشن گردید .

این نمونه ایست از برای آنکه می توان ازراه جستجوهای علمی پی بمعنی‌های بسیاری از کلمه های دیگر ازاین گونه برد . چیزیکه هست در موضوع های علمی نباید به پندار و گمان بسنده نمود یا اعتماد کرد بلکه باید کوشید و درستی یا نا درستی پندار یا گمان را نیك دریافت وهیچگاه نباید بیك دلیل بسنده کرد بلکه تا می توان درراه پیدا کردن دلیل کوشش بکار برد .

این سخن برای آن می گویم که ما می توانیم در زمینه هریکی از کلمه های که شمردیم پنداری کنیم ولی این کار نتیجه علمی نخواهدداد.

---

(۱) ویقال ان ذلك المكان بموضع من الماء يسمى دای مرج سمی باسمه لان الام بلسان الفرس تسمى دای، و هو مرج معروف

این را هم باید دانست که گاهی « کان » یا « گان » یکی از این معنی های پسوند کاف میآید . مثلا در کلمه گرد گان « کان » بمعنای ششم کاف آمده که پدید آوردن اسم صفت باشد . از اینجاست که گاهی واو را که یکی از جانشینهای کاف است بجای آن میآورند و « گردو » میگویند .

در معنی دوازدهم که جایگاه باشد «کان» و «گان» بیشتر بکار رفته تاکاف وجانشینهای آن هنوز بسیاری از نامهای آبادیهای ایران با «کان» و «گان» میآید . چون : آذربایگان زنگان اردکان رفسنجان ارزنجان وصدمانند اینها (۱)

از اینجا پیداست پسوندکاف گاهی جانشین الف است که گفتیم درزبان هخامنشی بوده ودر زبانهای لاتین و یونان نیزهست و گاهی جانشین«کان» وسبك شده ازآن می باشد . ولی گفتگو از اینموضوع ودانستن اینکه پسوند در کدام معنی بجای الف هخامنشی آمده و در کدام دیگر بجای کان بکاررفته چندان سودی را دربر ندارد اینست کهماآن رارها می نمائیم .

مااگر بتاریخچه کلمه‌ها بپردازیم راههای بسیار درازوتوانفرسایی را پیموده وجز رنج و فرسودگی نتیجه‌ای در دست نخواهیم داشت. هر یك کلمه تاریخچه درازی برای خود دارد وپیاپی از شکلی بشکلی افتاده و از معنای بمعنایی گردیده . اینست که من اینگونه جستجو ها

---

(۱) دفتر دوم از « نامهای شهرها ودیه‌ها » دیده شود

را بیهوده می شمارم مگر تا اندازه ای که راه درست بکار بردن کلمه را روشن گرداند.

دراین جستجوها از تاریخچه ومعنی های «کاف» نیز این راخواستم که خوانندگان بدانندراه زنده گردانیدن زبان فارسی چیست وآنگاه معنا های گوناگون این پسوند شگفت را که شاید کمتر مانندی در زبانهای دیگر دارد بشناسند وازاین روگشایشی درزمینه زبان ایران پدیدآید. نیز بسیاری ازغلطهای مشهور ازمیان برخیزد

وگرنه دوباره می گویم: پرداختن بسرگذشت های بی پایان این کلمه وآن کلمه که بسیاری ازدانشمندان فن زبان شناسی گرفتارآن میباشند عمررا تباه کردن است. این گونه هوس ها اگرهم گاهی دامنگیر آدمی می گردد باید هر چه زودتر جلوآن را گرفت وگرنه پس از دیری همچون قمارباز که چون سرمایه خودرادراه باخت دیگر دست ازقمار برنمیدارد بازگشت ازاین راه سخت گردیده چه بسا که همه عمرهدر می شود.



یادداشت های تاریخی

\- ۲ -

یکی از شهرهایی که در این چندسال آخر آسیب زمین لرزدیده شوشتر است که در سال ۱۳۰۷ یکرشته زمین لرزها در آنجا رو بداد و چون دارندهٔ پیمان در شوشتر زمانی درنگ داشته و با شوشتریان آشنایی و دوستی بسیار دارد این یادداشت را در همان زمان یکی از آشنایان فرستاده که اینک در اینجا چاپ می‌شود.

زلزله شوشتر

شب دوشنبه ۱۱ شهر ربیع الاول ۱۳۴۷ مطابق ۵ شهریور ماه ۱۳۰۷ ومطابق ۲۷ اوت ۱۹۲۸ ساعت ۵ نیم از شب موقعیکه مردم شوشتر در پشت بامها بخواب راحت بودهاند واز زحمت روز آسایش حاصل نموده یکمرتبه زلزله عظیمی اتفاق افتاد بقسمیکه تمام از صغیر و کبیر باوحشت وهول از خواب بیدار شده بابدن مرتعش وقلب متزلزل مشغول استغاثه وفریاد یاالله و گفتن لااله‌الاالله شدند. گویا در این وقت است که بعضی مردم خدارا بیادمی آورند ودست تضرع ایشان بدرگاه او بلندمیشود. بفاصله ۵ دقیقه بــاز زمین متزلزل این مرتبه سخت‌تر از مرتبه اول بنوعیکه هر کس دست عیال واطفال خودرا گرفته از پشت بامها بزیر آمدند. هنوز پایین نیامده بودند که مرتبه ثالث زمین لرزیدن آغازید. این مرتبه بوده که مردها وزنها واطفال ترك خانهای خود گفته در دل شب داخل خرابها و مساجدیکه وسعت داشته‌شده منزل نمودند ولی ازدهشت و وحشت فریاد ضجه و گریه وناله از تمام اهالی زن و مرد صغیر و کبیر بلند در آنشب بفاصله یك دقیقه و ۵ دقیقه وربع ساعت ونیم ساعت و یك ساعت الی صبح متجاوز از بیست مرتبه زمین متزلزل گاهی شدید و گاهی ضعیف از طلوع صبح تانزدیك طلوع آفتاب زمین ساکن اول طلوع

آفتاب بود که باز زمین شروع بجنبیدن نموده اگر چه ممکن است
گفته شود زمین هیچ سکوت اختیار نکرد ولکن نسبتاً گاهی ساکن
و گاهی متحرك بود ساعت سه از شب روز دوشنبه یك مرتبه زلزله
عظیمی که زلزله روز قیامت را بیاد میداد واقع شد این مرتبه بود که تمام
اهالی ازمرد وزن صغیر و کبیر برنا و پیر ضجتاً واحدة روی به بیابانها
نهادند فریاد گریه بود که گوش فلك را کر مینمود(۱) وخانهاوعماراتی
که همهٔ شب مانند اشخاص متهجد درقیام وقعود ورکوع وسجود بودند
وقتیکه ملاحظه کردند که صاحبان ایشان روی بصحرا نهاده بالضروره
ایشان نیز صاحبان خود را وداع گفته وازطرف یمین ویسار روانه دیار
عدم و ویرانی شدند روز دوشنبه را مردم در صحرا گذرانیده نهایت
حالات مردم مختلف جماعتی چادر کشیدند وجماعتی درزیر سیاه‌چادر
بسر بردند و برخی در زیر درختهای سدر که مشهور است بدرخت
(کنار) بسر بردند جماعتی که هیچ کدام را نداشتند درآفتاب گرم
خوزستان خود باعیال و اطفال کوچك گذرانیدند انروز هم هوا و
آفتاب درنهایت گرمی وحرارت چنانچه گاهیکه نسیمی میوزید صورتها
را ازشدت گرمی سیاه مینمود لکن نه تصور شود که زمین ترحم نموده
وازحرکت خود باز ایستاده وساکن شده بلکه بیشتر از پیشتر تزلزل
خودرا ادامه داده اینجاست که قدری تامل وتفکر لازم دارد که حالات
این بدبختان چه نوع بوده جمعی بناه بنان خالی وجماعتی بگرسنگی
و قدری هیچ حالت غذا خوردن نداشتند انروز را بسر برده چند زن

(۱) نه فلکی درکار است و نه کوشش باید دید آنچه کرشده گوش
که بوده از پیمان

در میان صحرا وضع حمل نمودند از شدت گرما بچهای ایشان تلف شدند(١) جماعتی اززن ومرد وطفل ازشدت خوف مریض شدند ازروز دوشنبه الی صبح پنجشنبه مردم دربیابان بسربردند ازصبح پنجشنبه زمین اندکی سکونت اختیار نموده مردم روی بخانهای ویران شده گذاشتند این مطلب ناگفته نماند که چند نفر مجروح وچند نفر مقتول شدند از روز پنجشنبه الی شب شنبه قدری مردم آسوده ودر خانهای مخروبه سکنی گزیدند اگر چه زمین نسبتاً ساکن و حرکات عنیفه نداشت ولکن نه این بود که تمام از تزلزل باز ایستد گاهی بعضی مردم از حرکت زمین مطلع و بعضی مطلع نمیشدند شب شنبه ١٦ع١ ساعت ٢ از شب بازفریاد مهیبی اززمین بلند وبرقی جستن نموده زمین شروع بلرزیدن کرد مردم با گریه وناله زنها بعضی بیچادرو بعضی بفکر اطفال وبعضی وانفسا گویان روی دربیابانها گذاشته این مرتبه خوف ایشان مضاعف بود از شب شنبه ١٦ ع١ ده مرتبه بیست مرتبه زمین متزلزل ومردم دربیابانها منزل نمودند اغلب ادارات دولتی نیز دربیابانها و در مکانهای وسیع چادر کشیدند اداره نظمیه ازمقر خود به بازار تحویل داده چون نسبتاً وسیع تر بود ازسایر جاها. صبح شنبه متجاوز از ٤٠٠ نفر از اهالی شوشتر از کسانیکه ممکن داشتند جلای وطن اختیار نمودند باعیال به ناصری ودزفول روانه شده وخانهای مخروبه را ترک

(١) خوانندگان گزافه نشمارند که گفته میشود بچه ها از گرما تلف شدند درتابستان گرمادر شوشتر صد وده درجه فارنهایت را میگذرد وچه بسا که بصد وبیست برسد اگرچه درشهریور ماه تااین اندازه نیست هرچه هست در بیابان توانفرساست .

گفته همین طور همه روز عده زیادی بناصری و دزفول رهسپار میشوند کسانیکه هیچ ازقوه اینها ساخته نمیشود درصحراها باقیمانده حکومت خوزستان و مأمور فوق‌العاده باشاره اعلیحضرت پهلوی طرف غروب ازناصری بشوشتر آمده شب رئیس بلدیه راکه یکنفر از اهالی شوشتراست طلبیده کیفیت‌را ازاو استفسار میکند فقط جوابیکه میدهد میگوید این زلزله اهمیتی نداشته غافل از اینکه مردم تمام بیخانمان ومبتلادربیابان بلی خانهای چند برسر پاهستند وعلی‌الظاهرخراب نشده لکن انصافاً بعد ازاینهمه جنبش و تزلزل آیاچنین خانها قابل سکناهستند یاممکن‌است دراینها زیست‌نمود الحال که‌روزشنبه ۲۳ ع۱ هنوززمین از تکان باز نه ایستاده شب وروز چندین بار زلزله میشود اهالی هنوز در صحرا بعضی پناه بدرختها آورده وبعضی سیاه چادر ازده نشینان نواحی شوشتر گرفته و بعضی در زیرچادر نشسته این بوداجمال واقعه جانسوز شوشتر که قلب هرانسان دوست وعلاقه‌مند به بنی نوع بشر را جریحه دارمیکند تابگوش مصادر امور چگونه برسد چندنوع مؤثر باشد باپریشانی واختلال حال وحواس درعین شدت گرما تحریرشد

بتاریخ یوم شنبه ۲۳ شهرع۱ر۱۲۴۷

مهدی شریف الدین



تاریخ ها

ـ ۱ ـ

گفتار کوتاهی را که در شماره سوم در باره کبیسه نوشتیم یکی از دوستان پیمان آن را خوانده و چنین پیشنهاد می کند :

« در ایران امروز سه گونه تاریخ (تقویم) بکار می رود : یکی تاریخ میلادی که اگرچه از آن اروپاییان است ولی چون در روزنامها و خبرهای آژانس و در کتابهای تاریخ بکار میرود ما نیز نیاز بشناختن درست آن داریم . دوم تاریخ خورشیدی که از روی قانون در ایران بکار می رود و امروزهم نگارشهای ما از روی آنست . سوم تاریخ عربی اسلامی که قرنها تاریخ ایران بوده و امروزهم بسیار بکار میرود . ایرانیان را می باید این سه گونه تاریخ را بشناسند وچه بهتر که پیمان گفتارها درباره آنها بنگارد .. »

این پیشنهاد را ما بآسانی می پذیریم زیرا دارندهٔ پیمان در زمینه تاریخهای اروپایی و ایرانی و اسلامی ویزدگردی و ارمنی جستجوهایی داشته و در ده واند سال پیش نگارشهایی در این زمینه نگاشته که اینك بخشهایی را از آن در پیمان می آوریم و نخست از « تاریخ رومی » که همان تاریخ میلادی اروپاییانست گفتگو می نماییم :

۱ — تاریخ رومی

تاریخ یاتقویمی که امروز اروپاییان بکار می برند اگرچه آغاز آن را از زاییدن مسیح می گیرند و از اینجهت آن را تاریخ مسیحی می خوانند ولی اگرراستی را بخواهیم پیدایش آن تاریخ ورواجش قرنها پیش از مسیح بوده و همچون بسیاری از چیزهای اروپا یادگار روم

باستان می باشد . اینست در کتابهای عربی و فارسی آن را « تاریخ رومی » نام می نهاده اند .

بگفته پلوتارخ اززمان روملوس که اورا بنیادگزار شهر روم می شمارند این تاریخ بکار می رفته ولی رومیان سال را ده ماه میگرفته اند . نیز ترتیب درستی برای ماهها نداشته پاره ماههارا بیست روز و پاره دیگر را سی و پنجروز یا بیشتر می گرفته اند و آغاز سال را از مارس می نموده اند . اینك فهرستی از نامهای ماهها با معنی های آنها :

مارس	Mars	نام خدای جنك و رویدن
آپریلیس	Aprilis	معنایش روشن نیست
مایوس	Maius	« « «
یونیوس	Junius	« « «
کوئتلیس	Quintilis	پنجم
سکستلیس	Sextilis	ششم
سپتمبر	September	هفتم
اوکتبر	October	هشتم
نومبر	November	نهم
دیکمبر	December	دهم

چنین پیداست رومیان درآنزمان هیچگونه آگاهی ازستاره‌شناسی (علم هیئت) نداشته اندازه درست یك سال را نمی شناخته‌اند وباآنکه دربندسال خورشیدی بوده وآمد ورفت بهار را می پاییده‌اند درزمینه شماره روز های آن آمد و شد ماه آسمان را میزان می گرفته اند که دوازده بارپیدایش ماه نو رایکسال می پنداشته اند . باآنکه دوازده بار

پیدایش ماه نو در ۳٥٤ روز کمابیش انجام میگیرد و سال خورشیدی یازده روز فزونتر از آن می باشد. بعبارت دیگر میانه سال خورشیدی وسال ماهی گیر افتاده نمیدانستند چه راهی پیش گیرند. چنانکه این گرفتاری دامنگیر بیشتر مردمان باستان بوده است.

بنوشته پلوتارخ نوما Numa که هم او را از پادشاهان پیشین می شمارند نخستین کسی بود که یازده روز تفاوت میانه سال ماهی وسال خورشیدی رادریافت وبرای آنکه سال رومیان خورشیدی بوده عیدهای بهار وتابستان وپاییز وزمستان هریکی درفصل خود گرفته شود چنین قرار داد یازده روز تفاوت را که سال رومی باسال خورشیدی داشت در هر دو سال یکبار رویهم آورده خود آن بیست ودوروزرا یك ماه جداگانه بنام Mercedinus بگیرند. از آن پس رومیان یکسال رادوازده ماه در ۳٥٤ روزشمارده سال دیگر راسیزده ماه در ۳۷٦ روزمیگرفتند. هم نوماماههای یانواریوس Januarius وفبرواریوس Februarius را راپدید آورد که باده ماه پیشین دوازده ماه یکسال را پرسازند. گویا از زمان همین نوماست که یانواریوس را ماه یکم وفبرواریوس راماه دوم ومارس راماه سوم می گیرند که بدینسان کوئنتلیس که بمعنی پنجم بوده نام ماه هفتم می گردد. همچنین نامهای پس از آن که هریکی از معنای خود دور می افتد.

ولی این ترتیب نومابازهم نارسابوده. زیرااوسال رازویهمرفته ۳٦٥ روز میشمارده باآنکهاندازه درست آن ۳٦٥ روزوپنجساعت وچهل ونه دقیقه کمابیش است واین تفاوت چندساعت اگرچه بس اندك مینماید درهر سی وسه سال هشت روز ودرهر نود ونه سال بیست وچهار روز

می‌شود وپس از گذشتن سه یاچهارقرن عید ها هر یکی فصل خود را از دست میدهد .

از این جهت بایستی تغییر دیگری بدهند و چنانکه نوشته اند قرنهاسال وماه رومی دستخوش پیشوایان دینی بوده که هرزمان ترتیب نوینی پدیدمی آورده‌اندواین بدتر که چون آگاهی ازفن ستاره‌شناسی نداشتند گرهی ازکار نمی گشادند.چنین می نگارند درزمان جمهوری ترتیب سال شماری این بوده که هر چهار سال را یکدوره گرفته سال یکم را ٣٥٥ سال دوم را ٣٧٧ باز سال سوم را ٣٥٥ سال چهارم را٣٧٨ روز می شمارده‌اند وباین ترتیب رویهمرفته هرسال یکروز فزونتر ازاندازه درست سال خورشیدی می‌باشد . گذشته از تفاوت گزافی که میانه یکسال باسال دیگرش پیدا می‌شده که‌این خودنابسامانی بزرگی بوده .

کوتاه سخن :کارسال وماه برومیان دشوارافتاده قرنها گرفتار آن بودندتاهنگامی که یولیوس قیصر هماوردان خودرا ازمیان برداشته بخودکامی فرمانروای دولت روم گردید و این مرد که از هر راه بکار های نشاندار تاریخی می کوشید یکی هم سامان درستی بتاریخ رومی داد . بدینسان که برهنمایی یك تن از دانشمندان مصری تاریخ نوینی را که بنام او « تاریخ یولیوس » خوانده می شود پدیدآورد .

این دانشمند مصری سال‌را ٣٦٥روز وشش ساعت بشمارمیگرفت وپروای یازده دقیقه کمی‌را نداشت واین بود ٣٦٥ روز را بدوازده ماه بخش نمود بدینسان :

یانواریوس٣١ فبرواریوس٢٩ مارس٣١ آپریلیس ٣٠

مایوس	۳۱	یونیوس	۳۰	کونتلیس	۳۱	سکستلیس	۳۰
سپتمبر	۳۱	اوکتبر	۳۰	نومبر	۳۱	دیکمبر	۳۰

اما برای شش ساعت فزونی قرار داد هر چهار سال یکبار سال چهارم را کبیسه گرفته یکروز فزونترش بشمارند و آن یکروز را بر فبروواریوس بیفزایند که سی روز گردد .

این نکته را باید گفت که با آنکه در این تاریخ آغاز سال از یانواریوس می شود و فبرواریوس ماه دوم بشمار میرود باز از این جهت که درزمانهای پیشین سال از مارس آغاز می‌شده و فبرواریوس آخرین ماه بوده در اینجا نیز همه کم و بیش‌را بهره‌این‌ماه ساخته‌اند . باید گفت باز هم یاد زمانهای پیشین در میان بوده و یا خود جهت دیگری را منظور می داشته‌اند .

این کار یولیوس در سال چهل‌وششم پیش‌از میلاد بوده و چنین می‌نویسند که فرمان‌داد آنسال‌را ٤٤٥ روز گیرندو پس‌از این‌مدت دراز بود که بسال نوین چهل و پنج آغاز کردند . از اینجا میتوان دانست که سال از جای نخستین خود تا چه اندازه دور افتاده بوده که‌هشتاد روز فزونی نیاز پیدا کرده اند .

این شگفت که قیصر نخواست سال را از بهار آغاز کندباانکه هنگام طبیعی همانست وبس و چنانکه پاره‌ای از نویسندگان اروپا نگاشته اند در زمانهای نخست رومیان سال خود را از همین هنگام آغازمیکرده اند . پس‌در جاییکه بانهمه تغییر دست زده هشتاد روز بر یکسال می‌افزودند بایستی کاری کنند که سال بجایگاه علمی و طبیعی خود بر گردد واگر بهار بسیار دور بود می‌توانستند پاییز را آغاز

سال گیرند . دهروز ازچله زمستان گذشته‌را آغاز سال نمودن که ترتیب این تاریخ یولیوس می‌باشد باهیچ راهی درست نمی‌آید .

ازانسوی این‌تاریخ هنوزهم نارساست . زیرا یازده دقیقه کمی را که منظور نداشتند همین تفاوت بهر چهارصد سال سه‌روز می گردد و کم کم فاصله بسیاری پدید می‌آورد. چنانکه آورد وخواهیم دید که پاپ گریگوریوس ناگزیر شده تغییر دیگری درتاریخ داد .

بااینهمه نارساییها رومیان تاریخ یولیوس را غنیمت شمرده از اینکه رهایی از آن نابسامانی پیشین پیدا کرده اند خرسندی نمودند ویولیوس بسزای این نکوکاری فرمان داد نام او را بماه هفتم داده بجای « کوئنتلیس » آن را « یولیوس » یاد نمودند (در انگلیسی جولای در فرانسه ژویه گفته می شود)

ولی این بلهوسی دنباله پیدانموده چون پس ازیولیوس نوبت فرمانروایی به‌برادرزاده‌او اوکتاویوس رسید وپس از گزارشهایی بسمت امپراتوری رشته‌کارهای روم را دردست گرفت و سناتوس باولقب «اوگوستوس» بخشید هم سناتوس نام اورا نیز بیکی از ماهها نهاده دستور داد بجای « سکستلیس » « اوگوستوس » گویند (در انگلیسی اوگوست و در فرانسه اوت خوانده می‌شود)

لیکن اوکتاویوس خرسندی نداد که ماهیکه بنام‌او خوانده‌شده سی‌روز باشد وماه قیصر سی‌ویکروز از اینجهت دستور دادهمان‌ماه را نیز سی‌ویکروز گیرند بدینسان که‌روز دیگری از فبروار یوس کاسته برای ماه اوگوستوس نام بیفزایند . از برای یك‌آرزو سامان ماه‌هارا بهم زد که از یکسوی فبرواریوس را بیست و هشت روز گردانید از

سوی دیگر برای انکه سه‌ماه سی و یکروزه بی هم نیفتد سپتمبر واوکتبر ونومبر و دیسمبر هر چهار را تغییر داد که سپتمبر سی و او کتبر سی ویك ونومبر سی و دیسمبر سی ویکروز گردید .

درتاریخ میخوانیم چون نوبت امپراتوری به تیبریوس Tiberius رسید سناتوس میخواست اوراهم باچنان نوازشی بنوازد ونامش راجانشین کلمه « سپتمبر » سازد ولی تیبریوس که در اینهنگام رفتار بس خردمندانه و نیکو داشت جلو آن کار را گرفته چنین پاسخ داد: آیاپس از پرشدن دوازده ماه چه خواهید کرد ؟!..

بااینهمه ریشه بلهوسی کنده نشده این را نیز درتاریخ میخوانیم که امپراتور گرمانیکوس دومیتیانوس بیکماه بسنده ننموده نامهای خود را بر دو ماه سپتمبر و اوکتبر داد بدینسان که آن یکی را « گرمانیکوس » واین یکی را « دومیتیانوس » خواند و این نامها یاد کرده می شد تا هنگامیکه امپراتور را کشتند و پس از آن نامهای دیرین ماهها نیز بجای خود برگشت .

دراینجا فهرست دیگری از نامهای ماهها میدهیم تا دانسته شود در سایه این گزارشها چه تغییر هایی روداده :

یانواریوس ۳۱ فبرواریوس ۲۸ مارس ۳۱ آپریلیس ۳۰
مایوس ۳۱ یونیوس ۳۰ یولیوس ۳۱ اوگوستوس ۳۱
سپتمبر ۳۰ اوکتبر ۳۱ نومبر ۳۰ دیسمبر ۳۱

درسال کبیسه فبرواریوس را ۲۹ روز می‌شماردند .

***

درآن هنگام که این گزارش ها درپیرامون تاریخ رومی روی

میداد دریك گوشه دوری از کشور روم مسیح از مادر زاییده شده و
چون بزرك گردید بپیغمبری برخاست و در زمان همان تیبریوس با
دست جهود بالای دار رفت . این پیش آمد ها بسیار آهسته و بی هیاهو
روی میداد ولی دوسه قرنی نگذشت که دین مسیح برآوازه گردیده
برسراسر کشور روم چیرگی یافت ودر اینهنگام بود که زاییدن مسیح
را از مادر بنیاد تاریخ گرفتند و سالهارا ازآن زمان شماردند . ولی
ترتیب ماه شماری و نامهای ماهها همان بود که از زمان یولیوس بکار
میرفت بعبارت دیگر تاریخ یولیوس ازآن مسیحیان گردیده نام مارس
ودیگر خدایان دروغی باستان روم کتابهای کلیسا را پرساخت . هزار
واندصدسال بدینسان می گذشت وتاریخ مسیحیان درهمه جاهمان تاریخ
کهن یولیوس بود.دراینمیان آن یازده دقیقه تفاوت کارخودرا کرده
در هر چهارقرن سه روز فاصله میانه سالهای مسیحیان وجایگاه دیرین
آنها پدید می آورد ودرقرن شانزدهم این تفاوت بدوازده روز رسیده
فاصله بسیاری پدید آورد . در همان قرن در سال ۱۵۸۲ بود که
پاپ گریگور هشتم نادرستی تاریخ را در یافته بچاره جویی برخاست
وچون توجه این پاپ پیش ازهمه بعیدهای کلیسا بوده وتفاوت تاریخ را
ازاینجا درمی یافت که درسال ۳۲۵ انجمن کنکاشی برای یکرشته
گفتگو های دینی میانه کشیشان در شهر نیکایا (نیقیا) در آسیای
کوچك برپا گردیده و از اینجهت آنسال در تاریخ کلیسا یکی از
سالهای برجسته بشمار می رفت و پاپ می دید درآنسال آغاز بهار یا
بعبارت ایرانیان روزنوروز دربیست ویکم مارس بوده ولی اکنون در
اینسال ۱۵۸۲ دریازدهم مارس است . بعبارت دیگر در مدت دوازده

قرن ونیم تاریخ یولیوس ده روزباز پس مانده . این بود بهمراهی یکی از دانشمندان ستاره شناس بچاره برخاسته چنین فرمان داد : .

نخست ده روز از ماه مارس را از میان برداشته روز یازدهم را روز بیست و یکم بشمارند تابدینسان آغاز بهار یا نوروز همچون سال ۳۲۵ به بیست و یکم مارس بیفتد .

دوم ازاین پس سالهای صدم را که از روی تاریخ یولیوس کبیسه بایستی باشد کبیسه نگیرند مگر آن سال صدم را که بچهار بخش کردنی باشد. مثلاسالهای ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ و ۱۹۰۰ را کبیسه نگیرند ولی ۲۰۰۰ که بیست صداست وبچهار بخش می توان کردن کبیسه بگیرند که بدینسان تفاوت سه روز درچهار صد سال هم از میان می رود و تاریخ ازهر باره باندازه درست سال یکسان درمی آید .

این کار پاپ بسیار بجا بوده . ولی چنانکه میدانیم درآن زمان آتش دو تیرگی و سه تیرگی میانه مسیحیان شعله ور بوده و کلیسا های یونانی زبان همیشه با پاپ که رئیس کلیسا های لاتین زبانست دشمنی می ورزیدند . درباره این تاریخ نوین نیز که بنام تاریخ گریگوری معروف گردید کلیساهای یونانی زبان شرقی آشکاره دشمنی ورزیده آن را نپذیرفتند وهمان تاریخ کهن یولیوس را ازدست نهشته همچنان بکاربردند . اما کلیساهای غربی آنها نیزبآسانی دست از تاریخ کهن برنداشتند و مدتها کشید تا همگی تاریخ گریگوری راپذیرفتند . در انگلستان هنوز تاسال ۱۷۵۲ تاریخ نوین را بکار نمی بردند وچون در آنسال خواه ناخواه تاریخ نوین بکاررفت توده عامی بشورش برخاستند وبآسانی دست ازآن ده روز که بایستی ازمیانه برانداخت برنمیداشتند.

کسانی تاسالهاهمان تاریخ کهن راپیروی نموده و عیدهای دینی را از روی آن میگرفتند وباآنکه درآن روزها درهای کلیساها باز نمی‌شد اینان تادم در کلیسا رفته بخانه بازمی گشتند . افسانه‌هابافته میشد که در روزیکه ازروی تاریخ کهن لغو شده عیدزاییده شدن مسیح بوده شبانان گوسفندان رادیده اند که بخاك افتاده نماز می برند . اینك نمونه ای ازاندازهٔ پندارپرستی مردمان اروپا .

باری درسایه آن کارپاپ گریگور درمیان مسیحیان تاریخ دو گونه گردیده . زیراازآن زمان در کشورهای غربی همیشه تاریخ گریگور بکار می‌رفت واز این سوی‌در کشور روس ویونان ومیانه ارمنیان‌ودیگر مسیحیان شرقی همان تاریخ کهن یولیوس رواج بود وچنانکه گفتیم این دوتاریخ ده‌روز تفاوت بـاهم داشت ولی قرن بقرن بر آن تفاوت می افزود . زیرا سال های ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ و ۱۹۰۰ را یولیوسیان کبیسه گرفتندولی گریگوریان کبیسه نشماردند و از اینجا تفاوت میانه دوتاریخ بسیزده روز رسید .

هنوز تازمان ما این دوتیرگی در میان بود و همیشه عید هـای روسیان‌وارمنیان دیرتر از عید های اروپاییان می آمد . ولی در میان جنك جهانـگیر گذشته کـه روسیان بشورش برخـاسته بنیاد بسیار چیز ها را برانداختند از جمله تاریخ کهن یولیوسی‌را رها نموده همچون مسیحیان غربی تاریخ گریگوری‌را پذیرفتند و چون ایشان این کار را کردند ارمنیان و دیگران ناگزیر پیروی نمودند که اکنون تاانجا که ما میدانیم کسی پیروی از تاریخ یولیوسی ندارد .

اینست تاریخچه تاریخ میلادی و چنانکه خوانندگان می بینند

گذشته از آشفتگی تاریخچه اش خودآن عیب های بزرگی‌را دربر
دارد زیرا آغاز آن از هشتاد روز بهار مانده می‌شود که باهیچ فصلی
از فصلهای سال درست نمی‌آید و همیشه بازمستان وتابستان و بهار و
پاییز پسی و پیشی‌دارد . وانگاه شماره روزهای ماهها بسیار آشفته است
و بدشواری می‌توان آنهارا بیاد سپرد و همیشه در شمارش و حساب
نابسامانی‌را دربردارد. گذشته از اینها نامهای ماهها بسیار بیمعنی است
وخود ناسزاوار است که چنان نامهایی پیاپی برسر زبانها باشد .

***

دراین گفتار ودر دیگر نگارشهای پیمان دوکلمه « ستاره‌شمار »
و « ستاره شناس » بکار رفته شاید پارهٔ خوانندگان تفاوت آنهارا ندانند
« ستاره شمـار » منجم است که از شمردن ستاره و از شناختن
جایگاه آنها خبر ازآینده میدهد وافسانه ها می‌بافد.این نام برای منجم
ازباستان زمان درفارسی بوده. شاعر می گوید :

زبـان ستاره شمر چاك باد — دهانش پرازخاك وخاشاك باد

درکارنامه‌اردشیر بجای آن کلمه «اخترمار» (اختر شمار) میآورد .
اما « ستاره شناسی» این نام راما بجای « علم هیئت » بکار میبریم
که مقصودآن شناختن آفتاب وزمین ودیگر ستاره هاست و از گفتن بی
نیاز میباشد که این علم جز از ستاره شماری و پیشین گوییست . ستاره
شماری‌بنیادش برپندار و گزافه میباشدوستاره شناسی‌بنیادش برآزمایش
ودانش است . آن یکی کاریست بسیار نکوهیده و این یکی دانشیست
بسیار ارجمند .

گزارش شرق وغرب

۱ – جنگ ایتالیا و حبشه – بعلت نزدیکی فصل باران که خواه وناخواه ازجنگ و پیکار جلوگیری خواهد کرد ایتالیائی ها فعالیت‌های زیادی دراین یکماههٔ گذشته بخرج داده واز بکاربردن هرگونه ابزارهای آدم کشی فروگذاری نکرده اند مطابق اخباری که آژانس پارس ازمیدانهای جنگ همه روزه برای ما می دهد هواپیماهای جنگی ایتالیا درظرف این یکماه خروارها بومب وسایر مواد سوزنده بروی شهر ها ومردم حبشه ریخته است روز ۲۹ مارس دریك حملهٔ ناگهانی شهرهارار پای‌تخت ایالت دانا کیل را که قرارگاه ستاد نیروی جنوب حبشه در آنجا است بمباردمان کرده وبخشی از شهر را به تل خاك مبدل ساختند چنانچه طبق خبر های واصله مدت ٤ ساعت پس ازبمباردمان شهر هارار درحال سوختن بود ! روز ۱۵ آوریل شهر دیسی که دومین پای‌تخت حبشه است ازطرف نیروی ایتالیا گرفته‌شد اگر چه تلگرافات آدیس آبابا گاه گاهی فتح حبشی هاراخبرمیدهد وتلفات ایتالیائی ها را بسیار فزونتر قلمداد می نماید ولی از رویهمرفتهٔ اخبار این یکماههٔ گذشته پیشروی ایتالیا درجبهه شمال وجنوب محقق می باشد وبطوری که از اخبار خود ایتالیائی ها فهمیده می شود باعث عمدهٔ پیشرفت نیروی ایتالیاهمانا هواپیماهای جنگی وتوپ خانهٔ سنگین ودورزن آنها است که در هر یك از میدانهای نبرد رول عمده رابازی کرده وبرای حبشی‌ها مجال جنبش وهجوم رانمیدهند نیروی هوائی ایتالیاعلاوه از خدماتیکه در میدان های جنك عهده دار می باشد دربمباردمان شهرهای بلا حفاظ نیز فعالیت های شایانی نموده روحیهٔ مردم حبشه را لرزان وترسناك مینمایند تاکنون امپراتورحبشه ازاین کار ناستودهٔ ایتالیا که مردم بی گناه را بمباردمان‌نموده واز کار بردن گازهای سمی خودداری نمینمایند مکرراً بجامعهٔ ملل و به کمیته بین‌المللی صلیب احمر شکایت کرده است چنانچه درتاریخ ۷ آوریل پیام ذیل را بوسیلهٔ (اونول) رئیس دارلانشاء انجمن بین‌الملل به مجمع اتفاق ملل فرستاده که ماخلاصهٔ آنرا

برای ثبت در صفحات تاریخ خشیاتی ذیلا مینگاریم « جنگ استیلا جویانهٔ که ایتالیا شروع نموده برای دنیا خطرناك است دولت حبشه امید وار است که جامعه ملل درمقابل انهدام ملت حبشه بی طرف نمانده وبیش ازاین از اعمال یك کمك مؤثر به کشوری که قربانی یك‌هجوم خلاف عدالت گردیده‌مضایقه نکرده و آن را به تعویق نخواهد انداخت استقلال حبشه تنها درخطر نیست به دولت‌رم اجازه داده شده است بدون مانع وزحمت برعلیه یك ملت ضعیف وترك شده جنگ را تعقیب بماید و این وضعیت با وجود مقررات ماده ۱۶ پیمان جامعه ملل صورت گرفته است ! دولت ایتالیا شهرهای بدون دفاع را بمباردمان کرده گازهای خفه کننده استعمال می نماید بالاخره حبشه انعکاسات سوء جنك افریقا راخاطرنشان وتمام دول کوچك وضعیف خودرا درخطردیده وبی‌اختیار سؤال می کنندکه چه حمایت و کمکی می توان از امنیت جمعی که پیمان جامعه‌ملل وعده می دهد انتظار داشته باشند ؟ ! »

۲ — مجمع اتفاق ملل از تنبیه و جلوگیری ایتالیا عجز دارد !

انجمن جهانی درهمان روزهای‌اول جنك ایتالیاوحبشه به جنب وجوش آمده وبرای حمایت از دولت ناتوان حبشه قد مردانگی را علم ساخت در قدم اول بواسطهٔ پافشاری واصرار دولت انگلیس قطع نامهٔ صادر ودولت ایتالیا رادولت مهاجم معرفی نمود بلا فاصله از ۵۲ دولت عضو انجمن برای اجرای مجازات ها امضا گرفت ولی چه فایده که آنهمه جوش و خروش رفته رفته به سستی ومسامحه کشیده نتیجهٔ که‌از ماده۱۶ پیمان انجمن‌بین‌الملل‌منظور بود به تحصیل آن قادر نگردید برای اینکه خورده حسابهای هر یك از دول که درمابین خود دارند تصفیه آنهارابرای همین مواقع وعده می‌دهند بهانه‌هائیکه جمعی ازدول مجری مجازات ها دربارهٔ اجرای مجازات نفط وذوغال بمیان آورده و از اجرای تعهدات خود شانه خالی ساختند باعث آن همانا تصفیهٔ خورده حسابهائی بود که با ایتالیا داشتند ودر این گیرو دار موفق نگرفتن مقاصد گردیدند از دول اروپا تنهادولتی که درسر قول خود ایستاده وتاامروز

ازحمایت حبشه کوتاهی نکرده است دولت انگلیس می باشد زیرا که رشتهٔ های نیل آبی منافع آنرا درقلب دریاچه تسانا با حبشه مربوط ساخته وتا آخرین قدرت امکان در نگاهداری این رشته یا فشاری مـی نماید مستر ادن وزیر خارجه انـگلیس در جلسه ۱۳ آوریل در بارهٔ مظالم ایتالیا و در خصوص استعمال گاز خفه کـننده که از طرف آن دولت بعمل می آید در کمیته ۱۳ نفری جوش و خروش زیادی بخرج داده و اصرار نمود که کمیته ۱۳ نفری فوراً دراین باره به تفتیش و بازپرس آغاز نماید بلادرنك دولت ایتالیا عدم صلاحیت کمیته ۱۳ نفری را درباره رسیدگی باستعمال گازهای خفه کننده یادآور وخاطر نشان ساخت که تنها کمیته بین‌المللی صلیب احمر حق رسیدگی دراین کاررادارد . کوتاه سخن اینکه پس از آنهمه گفتگوها وپس از آنهمه ناله هائیکه دولت حبشه چندین ماه در آستانهٔ جامعه ملل نموده و جهانی را برای رفع ستم و تنبیه ظالم بکمك خواست بالاخره جامعه ملل در جلسه ۲۰ آوریل ساعت ۲۲ باتفاق آراء عدم موفقیت مذاکرات آشتی راجع بقضیه حبشه را تصویب وامضا نمودند !

۳ — پریشانی افکار انگلیس ازشکست حبشه

ماه گذشته در پارلمان انگلیس گفتگو های پر هیجانی در پیرامون جنك ایتالیا و حبشه بمیان آمده واز طرف لیدر های احزاب مختلفه سیاست ملایم دولت را که در مقابل تجاوزات ایتالیا پیش گرفته است سخت انتقاد نمودند ماژورراتلی (پیشوای کارگران مخالف) بانهایت شدت سیاست دولت را در قضیه حبشه انتقاد کرده و گفت هرگاه انگلیس ازابتدا رویه ثابت تری اتخاذ کرده بود یقیناً دامنهٔ جنك تاامروز کشیده نمیشد سرارکی بالدسینگلر (زعیم آزادیخواهان مخالف) بر علیه تعویق مجازات نفت اعتراض نموده و بالحن شدیدی گفت سیاست مجازاتها شکست نخورده است بلکه سیاست انگلیس شکست خورده‌است زیرا که در موقع فرصت ممکن بود مستقیماً به ارتش غیور حبشه که برای آزادی کشور خود تلاش مینماید یاری کرده شود ناطق مذکورجداً دولت رابااتخاذ تدابیر سخت ترغیب کرد مسترچرچیل کابینه انگلیس را که در

مقابل سیاست تجاوزکارانهٔ ایتالیا شکست خورده است سخت تنقید نموده و گفت دولت مهاجم ایتالیا بمراتب بیش تر از آنچه در پیشنهاد لاوال وهور پیش‌بینی شده بود غرامت بدست آورده است !

در جلسه ۲۲ آوریل مستر ماندر (از حزب آزادیخواهان) در بارهٔ کشمکش ایتالیا وحبشه چنین گفت هرگاه ایتالیا موفق بمغلوب ساختن جامعه ملل بشود مثل اینست که دولت انگلیس را مغلوب ساخته است ناطق نام برده درپایان نطق خود اظهار داشت دولت انگلیس بایدبهرقیمتی که تمام شود دولت فرانسه را از پشتیبانی خود در مقابل نیروی آلمان مطمئن ساخته وبادستیاری دولت مزبور باجرای مجازات نفط و ذغال و به بستن کانال سوئز اقدام نماید !

۱۲ - آخرین اخبار جنك ودورنمای حوادث

مطابق آخرین اخباری که آژانس پارس از میدانهای جنك ایتالیا و حبشه میدهد درهردو میدان جنك شمال وجنوب نیروی ایتالیا درحال پیشرفت بوده وآرتش حبشه ایستادگی های سختی در برابر ایتالیا نشان نمیدهند در عین‌حال چیزی که مسلم است فصل باران حبشه شروع میشود والبته این‌پیش‌آمد خواه ناخواه ازشدت جنك و هجوم جلوگیری نموده وفرصتی خواهد داد که امپراتور حبشه دست وپای خودرا جمع نموده وبرای رهائی تاج و تخت ومیهن حبشه چاره جوئی نماید مدت موسم باران که پنج ماه متوالی بوده و در تمام این ۵ ماه حرکات نظامی و سوق‌الجیشی فیج واز محور طبیعی خود خارج میشود باید منتظر شد ودید که فرماندهان آرتش ایتالیا چه تدارکاتی برای این فصل بارانی دیده‌اند ؟ ودولت ایتالیا چسان این همه سپاه را در افریقای‌شرقی نگاهداری‌خواهد کرد ؟ مطابق احصائیه‌های دقیقی که‌بدست مارسیده است درنتیجه اجرای مجازاتها یك‌سوم ازواردات وصادرات ایتالیا نسبت بروزهای پیش از جنك کاسته شده و در حدود ۶۳ ملیون لیره از ذخیرهٔ طلای دولت ایتالیا نقصان یافته است البته تحمل اینهمه مخارج سنگین برای دولت ایتالیا که خزانه آن ضعیف وناتوان است کار سهلی نبوده وای‌بسا که درصورت موفقیت نتیجه بدست آمده برابری با خسارات وارده ننماید اگر دولت ایتالیا

امروز وسایل آشتی رافراهم آورده وموفق بصلح باامپراطور حبشه بشود و خاکهای بدست آورده را که تقریبا بیش از ثلث تمام حبشه است در دست نگاه بدارد میتوان گفت کهسنیور موسلینی فاتح بوده وعروس ظفررا بآغوش کشیده است ولی بالعکس رسیدن فصل باران و نگاهداری اینهمه سپاه در افریقای شرقی وانتظار پنج ماه متوالی معمائی است که از حالا نمیتوان نتیجهٔ آنرا پیش گوئی کرد ! وای بسا که در این پنج ماه حوادث بس سترگی در خود اروپا پیش آمده وایتالیا را مجبور نماید که بدون گرفتن نتیجه دست از سر حبشه کشیده و از راهی که آمده است باز گردد وانگهی فتح کامل حبشه وقتی عملی بنظر می آید که لندن ورم اختلاف حساب طرفین را صمیمانه در بین خود حل وتصفیه نمایند البته آینده صحت و سقم پیش بینی های ما را روشن خواهد ساخت .

۴ — **تسلیحات تنگه داردانل** — تنگه داردانل که دریای سیاه وسفید را بهم پیوسته وخاك آسیا را از اروپا سوا میکند از دیده آرتشی و استراتژی دارای اهمیت زیادی میباشد تنگه داردانل درجنك جهانی ۶ ماه تمام در برابر نیروهای دریائی انگلیس - فرانسه وایتالیا ایستادگی کرد و تاپایان جنك مانع ازپیوستن نیروی روس باسایر همدستان وی گردید در پایان جنك بواسطهٔ شکست متحدین واز بین رفتن امپراطوری عثمانی از طرف نیرو های دول فاتح اشغال وراه آمد وشد از تنگه داردانل بروی همهٔ ملل دنیا بازو آزاد گردید دول فاتح در تقسیم غنایم جنك قسمتی ازخاك آسیای کوچك را که عبارت از کناره های دریای سفید بود بدولت یونان داده وشهر اسلامبول و تنگه داردانل را بمناسبت موقعیت خاصی که دارد شهر آزاد و بین‌المللی نمودند ولی پس از اندك فاصلهٔ ترکان غیرتمند این زبونی را برخود هموار ننموده باهجوم های پی درپی و دلیرانه نیروی یونان را نابود وفرمانده‌کل آنها را اسیر گرفته و دشمن ناخوانده را بیکباره خواری تمام از میهن خود بیرون ساختند بالاخره پس ازاین شکست سختی که نصیب یونانیان گردید دوباره دامن زنان این آتش خود بمیان افتاده بین ترکیهٔ جوان ویونان صلح وآشتی دادند

پیمان نامهٔ این آشتی معروف بمعاهدهٔ لوزان است که در سال ۱۹۲۳ در شهر لوزان بسته شده ودر ضمن آن مقدرات تنگه دار دانل را نیز تعیین نمودند بر حسب مادهٔ ۱۸ پیمان نام برده تنگهٔ دارداذل خلع سلاح شده و بروی کشتی‌های تجارتی وجنگی همه دولت ها آزاد گردید

از سالهای ۱۸۸۰ تا آغاز جنك بزرك جهانی دولت انگلیس فرانسه — ایتالیا از ترس دست اندازی امپراتوری روسیه به کناره های دریای سفید پیوسته میخواستند که تنگهٔ دارداذل مسلح بوده و آزاد نباشد تنها دولت روس بود که همیشه آرزوی گذشتن آزاد از تنگهٔ دارداذل را دردل داشت ولی از خاتمه جنك جهانی باین طرف قضیه معکوس شده است یعنی دولت های انگلیس — فرانسه — ایتالیا طرفدار آزادی ودولت روس مسلح بودن تنگه دارداذل را خواهان است چنانچه اولین دفعه که رشدی ارس وزیر خارجه ترکیه گفت وگوی مسلح ساختن دارداذل را درلندن با زمامداران انگلیس بمیان آورد لتوینوف وزیر خارجه روسیه شوروی ازپیشنهاد رشدی ارس پشتی بانی کرد بالاخره این یك ماه گذشته را که میتوان ماه تسلیحات ملل نامید دولت ترکیه نیز فرصت را ازدست نداده یاد داشتی که خلاصه آن ذیلا نگاشته میشود برای مسلح ساختن تنگه دارداذل درتاریخ ۱۱ آوریل بدولت های انگلیس ایتالیا — ژاپون — بلغار — یونان — رومانی — روسیه — یوگسلاوی داده ودول نام برده را برای گفت وگو وبستن پیمان تازهٔ دعوت نمود

خلاصهٔ یادداشت ترکیه — درسال ۱۹۲۳ موقعی که جمهوری ترکیه در پیمان لوزان آزادی عبور وغیرنظامی شدن تنگه دارداذل را قبول وامضا داد تمام ملل اروپا هوادار صلح و خلع سلاح بودند بویژه ماده ۱۶ پیمان جامعه‌ملل نیز حاوی امنیت جمعی ومتضمن استقلال دول بوده وصیانت تمامی خاك ملل عضو جامعه را وعده میداد وچهار دولت بزرك نیز ضمانت میکردند که درصورت تهدید متفقا از تنگهٔ دارداذل دفاع نمایند ولی رفته رفته رنگ دنیا دگرگون شده بویژه اوضاع دریای سفید شکل مخصوصی برای خود

گرفت کنفرانس های دریائی روز بروز بتسلیحات دول افزود نیروی هوائی همسایگان ترکیه چندین برابر شده است بالاخره تکالیف جامعهٔ ملل بقدری سنگین گردیده که دیگر چشم داشت ضمانت وامیدوار شدن بلفظ امنیت جمعی برای جمهوری ترکیه کار عاقلانه نمیباشد

در این ۱۰ ساله گذشته درمواقع مختلفه دولت ترکیه صلح طلبی و ایفا بتعهدات را کاملا باثبات رسانیده است بنا براین خود را ذی حق میداند که وسایل تأمین میهن ترکیه را فراهم سازد امضا کنندکان پیمان لوزان البته تصدیق خواهند نمود که با این وضع کنونی مقررات پیمان لوزان به تنهائی نمیتواند امنیت ترکیه را عهده دار ودرمقابل یك هجوم ناگهانی تنگه داردانل را حفظ نماید اینست که جمهوری ترکیه تمام دولت هائی راکه در قرارداد تنگه ها (بغاز هـا) شرکت دارند دعوت مینماید که با روح صمیمانهٔ حاضر شوند تابرای توسعهٔ دریانوردی بین دریای سفید وسیاه داخل مذاکره شود

مطابق اطلاعاتیکه آژانس پارس در این چند روزهٔ اخیر داده است دول فرانسه ـ ایتالیا ـ یوکسلاوی موافقت خودرا برای تجدید نظر درپیمان مربوط به تنگه داردانل اظهار داشته اند .

۵ ـ پایان وبی نتیجه ماندن کنفرانس دریائی پس از سالها گفت وشنود و نشست و برخاست بالاخره کنفرانس دریائی روز ۲۵ مارس در ساعت ۲۰ در لندن خاتمه یافت واز برای خالی نبودن عریضه عهدنامهٔ بنام عهدنامهٔ دریائی که هیچ اشاره به خلع سلاح در آن نشده است بین دولت انگلیس ـ آمریکا و فرانسه امضا گردید

سپس لرد مونسل نمایندهٔ انگلیس و بعداز آن نورماند دویس نمایندهٔ آمریکا و پس‌از آن کوربن نماینده فرانسه نطقی ایراد و هریك از آنها تاسفات زیادی راجع بعدم موفقیت خودشان اظهار نمودند !

از این تاسفات و افسوس خوردنهائیکه هریك از نمایندگان در نطق خود اظهار داشتند انسان متعجب شده وخیال میکند که شاید یك دست قوی وخارجی مانع از پیشرفت مقصود آنها گردیده و ناچار نگذاشته است که

آرزو و آمال خودشان را آزادانه اظهار و برای انجام آن چارهٔ پیدا نمایند و حال آنکه فرد فرد هریك ازنمایندگان در همان روز اول کنفرانس بهتر میدانستند که این کنفرانس فاقد روح صمیمیت بوده و هریك از اعضاء آن در تلاش گول زدن دیگری است با وصف این مدتی جهانی را در انتظار گذاشته نشستند و گفتند وبرخاستند!

۶ – برای خاطر صلح همه مسلح میشوند!

ادلف هیتلر پیشوای آلمان درکارخانه اسلحه سازی کروپ بالای‌لوکوموتیف رفته ودر مقابل یکصد و بیست هزار نفر میگوید — من میخواهم در اینجا که اسلحهٔ صلح ساخته میشود صحبت بدارم!

انگلیس سیصد ملیون لیره (سه هزار ملیون تومان !) بمخارج نیرو های دریائی و هوائی و زمینی خود می افزاید و مستر بالدوین رئیس‌الوزراء آن دولت در موقع گذرانیدن لایحه این اضافه بودجه در پارلمان اظهار میدارد — برای حفظ ونگاهداری صلح جهان دولت انگلیس باید مسلح شود!

موسولینی دیکتاتور ایتالیا مدعی است که لشکرکشی بافریقای شرقی و اضمحلال حبشه همه برای خاطر صلح عمومی است و ایتالیا برای تمدن و حفظ صلح دنیا این همه زحمت را قبول کرده است!

دولت جوان ترکیه تنها برای نگاهداری صلح تنگه داردانل‌را دوباره مسلح مینماید!

جملهٔ حفظ صلح عمومی که امروزه در میان دول اروپا شایع و سر زبانها است و با این بهانه پرده بروی مقاصد درونی خود میکشند عیناً مانند جملهٔ حفظ بیضهٔ اسلام است که در سالهای پیشین روزگار زبونی ایران پیشوایان دروغی برای اجرای مقاصد سوء خود دست آویز کرده و بنام حفظ شریعت بدشمنان خود میتاختند امروز جای هزاران سپاس گزاری است که در این دنیای پر شور و ترسناك دولت شاهنشاهی ما درسایهٔ راهنمای بیدار خرد سیاست امروزه را درك و برای مقابله با هر پیش آمدی آماده میباشد

آخرین خبرها

دراین میان که این بخش پیمان چاپ میشود از حبشه خبر های مهم دیگری رسیده که باید آنهارا بنگاریم ٬ حبشیان باهمه‌ایستادگیهای مردانه‌ای که در این مدت دربرابر تانکها و هواپیما های مرگبار ایتالی نمودند در نتیجه نداشتن ابزارهای جنگی پیاپی شکست خورده وپس نشستند . تا آنجا که دشمن تانزدیکیهای آدیس آبابا پایتخت کشور رسید . دراین هنگام نجاشی خبر بیرون رفتن خود را از خاك حبشه آشکار ساخت که اگرچه تا دیری چنین خبری را باور نمیکردند . زیرا هنوز رشته بیکبار نگسیخته از آسوی فصل باران های سخت حبشه فرا رسیده که بی گمان دشمن را از پا میانداخت و نجاشی میتوانست دوباره دست ویابی کند پیش از آنهم خبر داده شده بود که برای ایستادگیهای دیگری پایتخت را از آدیس آبابا بیرون خواهند برد . باهمه اینها خبربیرون رفتن نجاشی درست در آمد و گویا روز یکشنبه سیزدهم اردیبهشت بود که باهمراه وزیر خارجه وخاندان امپراتوری باراه‌آهن جیبوتی روانه گردید از آسوی همینکه این خبر در آدیس آبابا پراکنده شد در شهر تاراج و کشتار رواج گرفت . سربازانیکه از میدان جنك برگشته اند بادسته هایی از مردم پایتخت درکوچه‌ها بگردش برخاسته بتاراج و ویرانی پرداختند . نخست کاخ امپراتوری ومحله بازار را آتش زدند وسپس دست بتاراج گشادند . از تیراندازیهای پیاپی مردگان درکوچه افتادند . نیز هرکس از دارندگان مغازه ها که ایستادگی مینمودند کشته شدند . از جمله کسانی ازازمیان نابود گردیدند . اروپاییان ودیگر بیگانگان در سفارتخانه گرد آمده اند و خود را نگهداری می کنند .

خبر دیگری میگوید نجاشی بجیبوتی رسیده و گویا از آنجا روانه خاك فرانسه شود . از اینسوی چنانکه سفیر حبشه در آنقره خبر میدهد وزراء در آخرین جلسهٔ خود که با بودن نجاشی برپا کرده اند باهم پیمان نهاده اند که جنك را همچنان دنبال نمایند وتادم واپسین رشته ایستادگی را رها ننمایند . نیز پایتخت را بگورو ببرند .

لیج یاسورا ما در شماره های پیشین پیمان نگاشته‌ایم که دختر زاده امپراطور منلیك است و پدر او از کسانی بوده که در زمان منلیك به فشار حکومت دین مسلمانی را رها کرده و بترسایی گرویده و از اینجهت منلیك دختر خود را باو داده ولیج یاسورا که از آن دختر زاییده شد و بزرك گردید جانشین خود گردانید ولی لیج یاسو چون پس از پادشاهی پاس مسلمانان را داشته بایشان مهربانی دریغ نمی گفت از اینجهت کشیشان بدشمنی او برخاستند . نیز دولت انگلیس رفتار اورا بزیان سیاست‌افریقائی خود می‌پنداشت این علت ها دست بهم داده لیج یاسورا از تخت امپراطوری برداشته در زندانش نشیمن داد . شگفت اینست که تلگرافها در چندی پیش خبر مرك او را رسانیدند و ما نمیدانیم آیا کدام خبر را باور نماییم .

اگر لیج یاسو زنده باشد بآسانی میتوان پذیرفت که ایتالیان او را بامپراتوری برگمارند زیرا این یقین است که ایتالیا نمیخواهد باین زودی حبشیان را ازداشتن یك امپراتور بی‌بهره برگرداند وچنین کاری ازدوراندیشی بسیار دور است . زیرا دست یافتن بکشوری همچون حبشه اگر سخت است نگاهداشتن آن سخت تر میباشد . از اینجهت موسولینی از نخست میکوشد دلجویی ازمسلمانان آنجا که یك نیم مردم حبشه میباشند کرده آنانرا هوادار سیاست ایتالی گرداند

اینست خبرهایی که در این دوروزه رسیده و آینده را جز خدا کسی نمیداند . حبشیان باهمه شکستی کهخوردند سرفرازی خودرا زدست ندادند . زیرا دراین مدت آنچه کوشش وجانبازی بود دریغ نگفتند .

از آنسوی اگر گریختن نجاشی را کنار بگزاریم هنوز دلیلی براینکه کار یکسره شده در دست نیست . زیرا بگفته آژانس هنوز وزرا عزم ایستادگی دارند وپایتخت را ازجای خود تغییر میدهند هم‌ازاینسوی فصل باران های سنگین فرارسیده وهمین پیش‌آمد کار را برایتالیان سخت خواهد کرد . از همه اینها گذشته اگر جنگی در خود اروپا درگیرد آیا ایتالی ناگزیر نخواهد بود سپاه خود را از افریقا باز خواهد ؟ ! اینها جهت هایست که نتوان گفت کار حبشه یکسره شده . لیکن بیرون رفتن نجاشی روبه‌دیگری بکار

میدهد . زیرا اگر بیرون رفتن راجهت سیاسی درکار نباشد باید گفت نومیدی اورا باین کار واداشته . بهرحال این کار او نیك نمینماید و چه بسا که این بیرون رفتن رشته امید حبشیان‌را ازهم گسلد ویای ایستادگیشان ازجا دررود

این پیش آمد یکی ازحادثه مهم تاریخی است . حبشه پس ازده واندقرن آزادی ناگهان بچنین گرفتاری دچار گردید .

آنچه این حادثه را شگفت تر مینماید شکست انجمن بزرك ژنو است که در این میان روشنتر از آفتاب گردید . انجمن جهانیان که از سالها برپا گردیده وآنهمه نویدها بجهان داده‌بود اگرچه درداستان چین وژاپون اندازه ارج آن دانسته گردید . ولی در آن هنگام کسانی باز نیك بینی نموده می‌گفتند انجمن ازجهت پاره سیاست‌ها نخواست دخالت بیشتری در پیش آمد نماید . بعبارت دیگر میگفتند : کاری نکرد نه اینکه نتوانست . ولی در این حادثه انجمن ازآغاز کشاکش بکوشش برخاسته پیاپی جاسه برپا نمود وپنجاه و دودولت شرکت درکار مجازات نمودند وهمه گونه امید بحبشیان میدادند . کنون نتیجه آن اینست که میبینیم .

ما همیشه گفته ایم کار هایی که اروپاییان پیش میگیرند نتیجه درستی از آنها امید نتوان داشت . آیا کنفرانس کاستن از ازار جنك چه شد ؟ ! آیا کنگره‌اقتصاد جهانی‌چه‌نتیجه ازخود بیرون داد ؟ ! در اینگونه‌کارهای بزرك بیش ازهمه پاکدلی ودرستکاری می‌باید . درجایی که درهرپیش‌آمدی هریکی ازدولتها تنها سود خودرا پیش چشم دارد وهرچه برزبان میآورد دردل خود ضد آنرا میاندیشد پیداست که‌نتیجه جز اینگونه درنمیآید .

اگر انجمن میخواست بایتالی کیفر بدهد بایستی چند دولت بزرك را برانگیزد سپاه و ابزار جنك بحبشه بفرستند و بدینسان جلو چیرگی ایتالیا را بگیرد نه اینکه تنها بآزمایش یکرشته کیفر های اقتصادی بسندد نماید

کوتاه سخن شکست حبشه باشکست انجمن توام میباشد وچون بیش از همه دولتهـا انگلیسیان سنك هواداری انجمن را بسینه میزدند میتوان گفت بیش ازهمه سیاست انگلیس شکست خورده وچه بسا که همین پیش آمد اثر

دیگر در کارهای اروپا بکند وبیم جنك را در آنجا بیشتر گرداند .

خبر دیگری میگوید : نجاشی از جیبوتی بایك ناوشکن انگلیس روانه حیفا گردیده و در آنجا دریك کلیسای قبطی چندی را بگوشه نشینی خواهد پرداخت . نیز میگوید نجاشی خانه ای برای خود درلندن خریداری کرده .
از اینجا پیداست هیلاسیلاسی از خاك حبشه نه از بهر چاره جویی بیرون آمده بلکه جان بدر برده و بعبارت دیگر بگریخته است .

دو باره می گوییم این کار ناستوده است . کسیکه سالها در کشوری فرمانروایی کرده و از آغاز زندگانی باخوشیها روز گزارده از چنین کسی نه سزاست که بهنگام گرفتاری کشور آنجارا بگزارد وجان بکنار ببرد . مگر زندگی چه ارجی دارد که کسی از بهر آن این ننگین کاری‌را آسان گیرد؟! و آنگاه پس دیگران چه بکنند ؟ ! آنان که نمی توانند بگریزند چه چاره بیاندیشند ؟ ! ما در این مدت همیشه مردانگی و دلیری این مرد را ستوده ایم کنون هم ناگزیریم این کارش را بنکوهیم ! ما هنوز یقین نداریم حبشه پاك ازمیان خواهد رفت . ولی هرگاه چنین چیزی روی داد آیا زندگانی چند روزه ای که نجاشی باسرشکستگی بسردهد چه ارزش خواهد داشت ؟ !

از آنسوی همین گریختن اینمرد مایه دلباختگی جنگجویان حبشه خواهد بود وچه بسا که همین یك کار زیان بزرگی را دربر داشته باشد . کسیکه میخواهد بگوشه گیری وآسایش بپردازد چرا این کار رادر کشور خود ننماید که مایه دلباختگی مردم نیز نباشد ؟ ! اگر مقصود از پناهندگی در کلیسا خداجوییست چه خداجویی بالاتر از آن که کسی درراه غیرت جانبازی کند ودر میدان جنك کشته گردد ؟!

مرگ پادشاه مصر

از حادثه های این ماه مرگ ملك فؤاد پادشاه مصر است که روز سه‌شنبه هشتم اردیبهشت روی داد . این پادشاه که در سالهای جنك جهانگیر اروپا بپادشاهی رسید هجده سال باآرامش درمصر حکم میراند تادرسال ۷۶ بدرود زندگی گفت . پس ازوی نوبت پادشاهی باملك فاروق پسر اوست که

درلندن درس میخواند و همینکه خبر حادثه باو رسید روانه مصر گردیده و چون سال او شانزده است که از روی قانون نابالغ شمارده میشود از این جهت باید شورای نیابت سلطنت برگزیده گردد و تا هنگام بلوغ او درکارها دخالت نماید و چنانکه آژانس خبر میدهد بیدرنگ برگزیدن چنان شورایی آغاز شده ودر برخی جاها کار بکشاکش وزد و خورد کشیده و دو تن کشته گردیده .

در یکی از روزنامها تاریخچه‌ای از ملك فواد نگاشته و ما آنرا در اینجا می آوریم :

ملك فواد اول پادشاه مصر درنهم اکتبر سال ۱۹۱۷ بتخت سلطنت جلوس نموده وبطوریکه دراخبار امروز آژانس پارس مطالعه مینمائید در۲۸ آوریل ۱۹۳۶ (هشتم اردیبهشت) بدرود حیات گفته وبنابراین دورهٔ سلطنت هیجده سال وششماه بوده است

اعلیحضرت ملك فواد فرزند خدیو اسمعیل پاشا و نوادهٔ محمدعلی پاشای بودند ومحمدعلی پاشا بطوریکه میدانیم درسرنوشت تاریخی مصر وزن واهمیت شایانی داشته است

تحصیلات متوسطه ملك فواد در سویس انجام یافته و تحصیلات عالیه ایشان درایتالیا باتمام رسیده وپس ازخاتمه تحصیلات عالیه نظامی وارد ارتش شده ودرسال ۱۸۹۰ که کشور مصر جزو امپراطوری سابق عثمانی بود بسمت آتاشه نظامی عثمانی دردربار وینه مأموریت حاصل کرده وبعداً بسمت سرلشگری ارتقاء ورتبه آجودانی عباس پاشا خدیو مصررا داشت و عباس پاشا برادرزاده اعلیحضرت ملك‌فواد بوده است

در سالهای بعد شوق و علاقهٔ فوق‌العاده که اعلیحضرت ملك فواد نسبت بعلوم وفنون داشتند ایشانرا بسوی دانش کشانیده واوقات خودرا صرف تتبعات وتحقیقات علمی نموده ودرهمین اوان بود که طبقهٔ منورالفکر مصر باایشان هم آهنك شده و برای اجرای مقاصد عالیه وطن‌پرستی ایشان بذل کوشش نموده ودروز نهم اکتبر سال ۱۹۱۷ بتخت سلطنت مصر جلوس کردند .

ر. سلطان‌زاده

خواهش

از دو سه ماهست شکایتهای پیاپی از نرسیدن شماره هـای مهنامه میرسد وچنین پیداست که گاهی تخلف از کار کنان پست روی میدهد ما بخواستاران مهنامه آگاهی میدهیم که اداره کل پست برای دنبـال کردن هر گونه شکایتی مستعد است وتا کنون ماهر شکایتی نموده‌ایم دنبال کرده اند و دیده ایم که همین اندازه توجه اداره اثر بسیارمی بخشد چیزیکه هست شکایت را نبـاید گزاشت موقعش بگذرد و اینست خواهشمندیم همینکه مهنامه بدیگران رسید ویکی نرسید بیدرنگ مارا خبردار نمایند وما بنوبت خود اداره کل پست را خبردار کنیم شکایت که پس از مدتی کرده شود راه رسیدگی بان صاف نخواهد بود و نتیجه درستی بدست نمی آید .



پوزش و آگاهی

تاریخ هیجده ساله آذربایجان که همراه شماره های پیمان چاپ می‌شود و خود بهره بزرگی از آن می باشد جای افسوس است که در شماره گذشته بیش از دو فورم از آن تاریخ چاپ نکرده و در این شماره جای آن را پاك باز گزارده‌ایم. یك جهت این کار اهمیت خود موضوع است. زیرا داستان جنگهای شیردلانه تبریز و جوش وخروش های ایرانیان در استانبول و قفقاز و نجف رسیده و این بخش درخور هرگونه دقت است وازانسوی تاجستجوی بسیاری کرده نشود پیش آمد بدانسان که رویداده بدست نخواهد آمد وما برای این کار روزنامها و کتابهایی را در بایست داریم که هنوز پیدا نشده از جمله شماره های ناله ملت از ۲۲ پایین را نیاز بسیار داریم و نداریم نیز پاره پیکره ها هنوز نرسیده ازاینجهت خواه نلخواه درا ین شماره نیز دست نگهداشتیم ولی بیاری خدا امیدواریم که در شماره های دیگر جبران این کار را بکنیم واین کتاب را چنانکه آرزوی ماست بپایان برسانیم.

بهمین جهت که این بخش را چاپ نکرده ایم این شماره را در یازده فورم بپایان رسانیدیم که دو فورم کسر را بشماره آینده افزوده و جای بیشتر برای تاریخ آذربایجان داشته باشیم.

این شرح را برای آگاهی خواستاران ماهنامه نگاشتیم که مایه نگرانی نباشد.

نیز ازاندك تاخیری که در نشر پاره شماره های امسال روی میدهد از خواستاران پوزش میخواهیم وهرچه هست جای نگرانی نیست.

دفتر پیمان